

در تاریخ وفات این قلعه شریف گفته قطعه سال بمقتصد و سه زجرت از شوال بروز یازدهم وقت عصر گزید شد از نواحی فرزند
 جهان خازان بسوی خلد که با او بجهان از پیشین سلطان محمد خداینده الملقب بالما توی یعنی فرزند بوج و بسیدی
 سلطان خازان از خراسان آمده در روز شنبه دویم پانزدهم او جان با دو کسیده و در روز دوشنبه شانزدهم جلوس نمود در سنه خمس و سی و پنج
 طرح شهر و قلعه سلطان نه انداخته و در سنه سی و میان صدر جهان بخاری خفی و خوب بعد الملک شامی قاضی القضاة ممالک سلطان به باریک
 مباحث دست داده و تهنیت یکدیگر کرده اند و کار بجائی رسید که سنی شایر سلام از نظام بر ترغیب بود تا آنکه در شام در شلاق بعد از سلطان
 شرف افتد خوابی دید و بسوی میز مطا هله تدر برکت صحبت شیخ علامه آیه الله علی الخاقانی علیه السلام و المله الیه حسن بن علی
 علامه و الملقب بزمب حق الامینه خستار کرده در این باب جمیع ممالک احکام صادر یافت و جلوه سکة با سامی سامی حضرت امام علی
 السلام زینت یافت چنانکه بر چشمار و نایز طریقه لاله لاله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در سه سطر متوازی اجناس گوناگون بفرستاد
 و سامی الملقب اشرفی عشر صلوات الله علیه بر ترتیب واقع پیرامین ایراد خمس اصلاح مرقوم گردید نه تقصیل این احوال و سبب انتقال سلطان
 و سلطان بجای ترمیم زینت حق اهل البیت علیه السلام بر وجهیکه حافظ ابو شامی بحدی در تاریخ خود آورده است که در تاریخ سنه شمس و سی و پنج
 که پادشاه خازان در بغداد بود و روزی علوی در مسجد جامع بغداد بعد از اذان پنجشنبه فرض را باز کرد و دعوی او این بود که فرض رعیت این ممالک
 در دست نیست جمعی از عوام بر او غلج کرده بودند و آن علوی در میان گشته شده و اقربا و صحاب علوی مقتول گشته و سلطان خازان غم
 اینحال عرض نمود و صورت قیامت تفریر کرد و پادشاه از آن جنابت بخیله فرمود که کجاست احاده چون یکی را توان گشتن خصوصا علوی را و از
 حرکت فرموده براه خانه و حدیته روان شد بر غنیمت شام و سوسه متفرح اح ال این وقت میسر بود و از آنکه استفسار میفرمود جمعی امرای سنیان
 که مذکور شد استند از آنجهل یکی مرمط بود و سپهر پنجوشی که از کوه چلی باز در خدمت حضرت خازان بزرگ شده و گستاخ بوده و در وقت
 بی در میان شمشیر نشود و نایز سوسه در حضرت پادشاه خازان تعویب نمیدید و چون خاطر پادشاه از غوغای عام متعیر شده بود سنیان
 امیر مرمط اکثر در محفل قبول نهاد که چند عدد و در سیاده و شهرهای بزرگ چون اصفهان و کاشان و سیواس و هم و غیر آن بنیاد نهادند و ممالک
 بسیار بر آن قف فرموده و در مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام در شب تبریز و غیره چنانکه نوزدهم یعنی از آنجا باقی است و پادشاه خازان را
 میل تمام بدعا یافته بود و تا هرگز از قنایت کفایت امان نگردی و رعایت مصلحت عام فرمودی و کسی را از بهره آنکه اطرا کند نبودی تا خازان
 واقعه رسید و چون سلطان بجای بر سر سلطنت حکم گشته جمعی از ائمه حنفی بودند که در خراسان بوده و ملازم بوده اند و خاطر سلطان از این
 مذکور است که دانیده و چون سلطان از خراسان بمایه تعویب مذکور بود و بخواهید و اعزاز و اگر ام کردی و عظیم بل بودی
 اهل سنت و جماعت چنانکه نام خلفای اربعه بزرگ فرمودند و حقیان عظیم مبالغه کردند و در تقصیرات چنانکه کابر و وزیر از آن
 بخیله مذکور خواهد شد الیه بن بک شامی است و سخت یایل بودی مذکور شایسته و مجالست و مباحثه او با این طایفه بودی و تقصیرات
 خفیه طول بودی تا جهت خاطر پادشاه اظهار کردی مولانا قاضی القضاة نظام الدین عبدالملک مراغه که در علوم حصول و مقبول گنجینه
 و سر آمد دوران بود و بشریف علم و فضیلت و مباحثه و مناظره بر اهل عصر فائق خواهد رسید پس پادشاه قریب او کرد و او را طلب داشتند
 سلطان گردانید و قضای ممالک ایران بدو مقرر شد و منظور نظر سلطان گشت و او شامی مذکور بود و او کبریات باله حقیقه در حضور
 سلطان مباحثه کرده پیش از الام میفرمود و نظایفه از مناظره او عاجز بودند و سلطان را تقریر مباحثه و بحث او و شمس آمع و از نواحی مباحث
 او حقیقت مذکور است شامی هم میفرموده و حکایت مشهور است که از مولانا قطب الدین برباری پرسیدند که اگر خفی خواهد که شامی شود چنان
 مولانا جواب گفت سبیل باشد بگوید لاله لاله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سلطان نظام الدین با انواع سینور فاش مخصوص فرمود از این روایت
 و خلعت و دیگر اطفا پادشاهان و ملازم شده تا در سنه سی و سی و چهارم صدر جهان از بخارا بخدمت حضرت سلطان آمد حقیقه حکایت نمود
 نظام الدین با او تقریر کردند که او را در نظر پادشاه خوار گردانیده است و او بسیار استمال داد و در روز جمعه حضور سلطان و می مولانا نظام الدین
 کرد و بر سبیل افسوس که ستر مسئله کجای مخلوقه من با الزنا القا کرد و سواک نمود مولانا در جواب بیخگر و ترده گفت این مسئله در مذمت امام فخری
 بر اینوجه نیست که تقریر میفرمایند و مع ذلک معاف است مسئله کجای مادم و خواهر میان فریقین نزاع متناهی شد ایشان منکر شدند که مذکور
 حقی این مسئله نیست و مولانا نظام الدین از کتاب منظومه که مختصر بن کتب خفیه است این بیت بر خواند شعر و آتش و لاله لاله
 و لاله لاله و بعد از آن مباحثات بود سلطان امر او در روز پنجشنبه در زمان قیامش شد و در

نیکو است سلطان از سر غضب از آن مجلس برخاست قلعش بادیکر امر گفت این چه کار بود که ما کردیم و یا سادیسون چنگیز خان و
 پدران خود بکنه اشتم و بدین عرب در آمدیم که بچندین قسم منقسم است و این بر سالی میان ایشان قایم که با ما در خواهر و دختران خود حرکت
 کنند با ما بدین سلاف خود میرودیم و میان تمامت امر او خوانین و اصحاب اردو ما این خبر شایع شد متفرق شدند و هرگز از صحابه ما نماندند
 ظروافسوس میکردند و طبع قامت از آن قضیه نفرت گرفت و اتفاقاً هم در آن ایام بوقت مرحبت از ایران بجلستان رسیدند
 و بر کوشکی که غازانخان از آنجالی عمارت فرموده بود در مشرت مشول شدند شب بعد برقی بارانی عظیم برآمد و چند کس از نزدیکان سلطان عصیان
 بپاک شدند سلطان از آن حالت مستعجب و متعجب بود بر فرور کج فرموده بر غریبت سلطانیه متوجه شدند که بعضی از امر ضد داشتند که موجب
 قواعد منوال و یا سادی چنگیز خان سلطان را بر پیش میاید گذشت و بخیش از آن صاحب این فن بودند حاضر در مجلس ایشان عرض داشتند که اینها
 از شومی مسلمانست اگر پادشاه ترک آن کرد از پیش گذشتن منج افندت سواد فرور و تذبذب بودند و سلطان این فکر و ترود نمود
 و با اینان وقتاً میگفت که در دین اسلام و ادای طاعات و عبادات کلفت بسیار کشیده ایم ترک اسلام چون توان کرد و در آن وقت
 تخریر امیر طر مطهر ضد داشت که غازانخان که عقل و اکل جهانان بود بسبب قبح این اعتقادات میل مذمب شیعه فرمود سلطان را همان
 باید کرد سلطان فرمود که مذمب شیعه که امام است طر مطهر گفت آنکه بر فرض مشهور است باکنت بروی مذکومی بدیعت میخواهی که مراراً فرمودی
 طر مطهر تبخیر عذری چند مشول شد و مذمب شیعه را در سمع سلطان ترغیبی داد و او مردی ضعیف و مجمل بود بتقریری تمام ترغیف مذمب شیعه
 و جماعت میکرد و با سلطان گفت شیعه است که میگوید که پادشاهی بعد از چنگیز خان از آن دوری باشد و سنی است که گوید پادشاهی بعد از
 چنگیز از آن امرای قریب باشد که نزدیکان چنگیز خان بودند از این جنس مرفرفات چند تقریر کرد و سلطان از از غایت نیکو اعتقاد و میل طبیعت
 بدین اسلام و متابعت محمد رسول الله صلوات الله علیه میل بد اطرف ظاهر شد و در شامی آن حال سید تاج الدین آجوبی با جمعی از ائمه شیعه
 آمدند و زبان و قیقت در مذمب اهل سنت و جماعت کشیدند و در آنجا پادشاه را بمذمب شیعه ترغیب میکردند و مولانا نظام الدین عبد الملک
 با ایشان نیز بناظره و مجادله برخواست با ائمه شیعه و انما بخت کردی و قواعد ایشان را مرفرف در نظر پادشاه آوردی و بسبب سلطان گذراندی
 و شیعا را مالیه داشتی و ایشان را مجال معارضه وقت مناظره نبودی اتفاقاً در آن رستمان سید کار اوقاف آذربایجان از حضرت سلطان
 غایب شد و پادشاه در این حال شهنش و کسبها غرمت بغداد فرموده از آنجا بر نارت مشهده امیر المومنین علی رفت اتفاقاً آنجا خوانی دید
 دلالت میکرد بر تقویت دین مسلمانی چون صورت واقعه با امر باز گفت امرای متشیع که میل با نظریه داشتند سلطان را ترغیب تمام کردند
 اختیار مذمب شیعه و سلطان مذمب شیعه خستیم از فرمود و غلوی علیه در آن باب میکردند چنانچه سلطان با امر او اینان خود مسالعه میکرد که
 تمامی این مذمب شیعه خستیم از بعضی عیانت خاطر سلطان را بعضی از کم اعتقادی و بعضی طبع خود مایل بودند بیشتر آن مذمب شیعه را که در شیعا
 کار بالا گرفت و از امر اسید چوپان و دشمن قلع مذمب اهل سنت صلب بودند و هرگز در اعتقاد ایشان توری ظاهر نشد تا حدی که امرای
 دیگر که میل مذمب شیعه کرده بودند بحضور ایشان در آن محلی مجال سخن نه داشتند بلکه جهات سعادت اهل شیعه که لازم نبود که حضرت بودند از ایشان
 عظیم خایف بودند و بطایف تدبیر و جمل چند آنکه خواستند که ایشان را بد نظریه میل بازید کنند غیرشان نشد و حکم رفت که در قامت ممالک
 ایران ازین جنبه کنند و نام صحابه سگانه از خطبه چند ترند و بر نام امیر المومنین علی و امام حسین علیهما السلام خستیم نمایند و در سنه
 و سبعمائة تفسیر سک کرده و نام صحابه بر نام امیر المومنین علی خستیم نمودند و در حدی علی خیر العمل از آن اظهار کردند و در مقامت الجایتو سلطان این سخن
 منتشر شد الا در تروین و مذمب شیعه رفته و رواجی تمام گرفت و بهیضه در از اطراف طلب داشتند شیخ جمال الدین حسن بن المظفری
 بحضور آمد و مردی داشتند متوجه بود از تانده خواجه نصیر الدین طوسی در علم مشول و مشول مشهور و یگان جهان و قضا یغ بسیار داشت
 و چون بحضرت آمد و شنید با هم پادشاه بر سم تحفه آورد یکی کتاب پنج تومی و کشف الصدق و علم کلام و یکی منهاج التکریمه فی باب الامته در مذمب شیعه
 و چون بحضرت رسید او پسر شکر مولانا فخر الدین که جوانی داشتند بزرگ مستعد نیکو اخلاق پسندیده و کمال بود لازم کردانید و دیگر از ائمه
 جمال الدین و در اینی و کمال الدین سخاری و غیر هم اجازه فرمود که بطرف خود فتنه میا آن شیخ جمال الدین بن مطهر مولانا نظام الدین عبد الملک
 مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین احترام عظیم کردی و در نظم او بیانه نمودی و بیاحات ایشان از روی فاد و استغفاره بودند
 بر طریق جدل الجاج و عناد و شیخ جمال الدین هرگز بر طریق خستیم نکردی و در تقییم و توفیر صحابه بیانه نمودی اگر کسی در حق صحابه گوید بدیعتی
 منع تمام فرمودی و دشمنی که روی با سلطان سیده خلعت پوشی و پسرش ترو مجادله حاضر شد و سلطان از بر محبت صحابه و تقییم ایشان تخریر فرمود

و کما تیر که شیعیان مستحب گویند بنیابت منکر بودی منع کردی و با فراغ عاقلیت و رحمت ادرارات و مسومات مساجد و مساجد
 حله مخصوص شد و تا پنج سنه این مع و عشرین و سبعماء در قید حیات بود و سینه بد را لیدین مشهورین با جمعی سادات مازم سلطان شد و چند
 از سادات بزرگوار چیری که لاین منصب و شرف ایشان نباشد صادر شد اما جمعی از فغانان آثارت نایزه غمه میگردند و مسلمانان از در شرارت
 زحمت میدادند و اهل سنت و جماعت نیز از این تغفل شدند و در عقاد پاک و محبت صحیح مصطفی و مروت این میت و تعظیم امیر المؤمنین علی
 و فرزندان او را سب و بد و هر چند از طرفین تعصب قائم شد و بهما حاجات می کارید اما بجای نرسید و سلطان سعید از غایت محبت بن سلام
 و دوستی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت او با علما مناظره و مباحثه نمود و اهل علم را رونق تمام شد و چنان علم دوست بود که
 بفرمود تا در سه ستیاره از جنهای که با سب مباحثه و داما با بار و دیگر دینند و در آنجا در سالن تعیین فرمود چون شیخ جمال الدین بن مسعود
 و مولانا نظام الدین عبد الملک و مولانا بدالدین شوشتری و مولانا غنچه الدین ابی سعید بران الدین عبری قریب صد طالب علم
 آنجا اشبات کردند و ترتیب کون طوس و اللغ و مباحث ایشان چنان فرمودند تا در سبندگی حضرت باشند و در سلطانید را بواب تبرکات
 در سبندگی فرمود و شانزده مدرس و مجدد و دلیست طالب علم اشبات فرمود تا چنان شد که در زمان دولت او روز بازار علم و فضل و محبت
 تمام یافت و تمامت بهمنانی بساعی جمیله خواجه سعید رشید الدین بود که سلطان از تخریص منفرود اینست آنچه حافظ ابروی شافعی از روی
 در تاریخ خود ایراد نموده و بن ملال در تاریخ خود که بنام شاه شجاع نوشته ذکر نموده که الجایتو سلطان محمد خاندن روز و شب منصف و محبت
 گشت و سبعماء بر سر ریاد شاهی نشست قدمی بنیابت مبارک داشت چنانکه در وقت ولادت نیز آثار آن ظاهر شد و آنچنان بود که مدرس
 او خوشخان در میان مردم و حسن در میان بیابانی بی آب فرود آمده بود و مردم از بی آبی در زحمت بودند و طلب آب بر جانب مسکین
 در حالی که او در وجود آمد بارانی عظیم بارید و آنرا همه پر آب شد و ایشان محبت روز با آنجا مقام کردند و بان سبب نام او الجایتو خواندند و بعد
 تنقی بنا بر آنکه عادت منول چنان است که فرزندان او که عزیز تر میباشند جهت عین امکان نام میگردانند و از فرود نام نهادند و بعد از تنقی خرد
 نام نهادند و بدین نام شهرت گرفت و چون بر سر سلطنت متکثر شد امر او ارکان دولت و اعیان مملکت الجایتو سلطان محمد خاندن نام
 کردند و در تمام دولت او تمام ممالک ایران محمود و رعایا مرقد و مسرور بودند و تمامت قبایل جبل و دیلم و امرای ایشان مطیع و متقوا
 و عرب و عجم که مطاوعت او بر میان بستند و او در جهان شهرت و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارت عالی بسیار است و سادات
 بسیار دوست داشتی با خاندان محمد صلوات الله علیه که آشنائی تمامش بودی چنانچه در پیش این چنانچه نامش بود و سکه نامش بود
 و بیشتر اوقات با شوغل جهان ری و موانع شریاری میباشات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت با علما و صلحا داشتی و مسایل نیک شنید
 و از خود نیز فکری نیک کردی آنچه او را در خاطر آمدی بر علم عرض کردی از آنجمله روزی در جامع سلطانیه در مجلس و خطبته بود و خطبته
 صلوات کلمات میراند سلطان پرسید که چرا با برکت از انبیا آل او را در صلوات ذکر نمی کنند و در صلوات بر ختم الانبیا اتمم صل علی محمد
 آل محمد میگویند و بی ذکر آن صلوات نمی نهند و اعط در جواب فرمود ما ند سلطان فرمود که مراد بواب نیست و در جواب فرمود که بر سر
 کنم اگر پسندیده شما باشد از شما انصاف بستانم و الا فرمت بستم چه اول آنکه چون شما را ابرو خندانند تا بیاید تعالی ابریت بر زبان
 او انداخت که نسل ایشان منقطع شد و اگر تیر باشند ایشان را نشناسند و نام نبرند و ذکر نکنند بخلاف نسل پیغمبر که روز بروز زیاد شود
 و هر که ذکر پیغمبری ایشان نکنند و چه در پیغمبر آنکه ادیان بسیار و علم و سلطه مقدم چون در معرض نسخ و زوال و تبدیل و انتقال بودند مضای
 احکام آن علی الله و ام بره ارت غیره لازم بود بخلاف بن محمد که چون در هر قیامت بتقریر و اول و ثلث دوران تغییر در آن صورت پسند
 و بر متابعت او لازم است که اخذ احکام او از فرزندان او کند لاجرم در صلوات ذکر ایشان بزرگوار صلی الله علیه و آله مقرون شد تا بهتر معلوم شود
 که حافظان شرح محمدی ایشانند و متابعت و محبت ایشان از جمله فریضه اند سلطان چون از تقریر اینچو با غرض شد فصلی مجلسین بنام حسین
 و نیاز کشوند و از حسن اینست و تقریر او عجیبانه و ایضا بن ملال آورده که سلطان در خداتر سی مرتبه بود که روزی صد و با کورید
 صاحب دل سید در پیش خا که وظیفه او بود بخدمت تمام نموده و تخریبی پیش سلطان آورد سلطان بجهت که در حق او انعام فرمود
 در پیش خا که طریقه او بود اما نموده چون سلطان مبالغه نمود گفت مرا بزد و سیم درخت با سبب استیجابی هست اما چون پادشاه مسلمان
 شاه فرماید که اگر در ایشان جهت نطق جایی فرود بر ند سبب متوجرات بوانی متعرض نشوند فرمود تا حکم نوشته و با او دست برادری رفت
 و گفت مرا فراموش کن آن درویش بنابر عهد مواظت مراعات دوستی هر سال برای سلطان تزیین فرستادگی سلطان آنرا یکی از مقرران

سخنانه و خردمند...
مردمانی که در آن...
سخنانه و خردمند...
مردمانی که در آن...
سخنانه و خردمند...
مردمانی که در آن...

نمد در او انفرادی تحصیل کرمان فرستاده وی چون عیاش و لذت مشرب بود اگر آنکه بخواهد صرف نمود موجه میوزار شده تا اهلک موردی خواهد
تخواه نماید در شامی داده خبر واقعه سلطان ابوسعید شد چون میباشتنین سیده نوجوی از ستوران کرد آمد محمندان خواججه علام الدین
که در آن بوده شده نموده طلبی و شاید میکردند تعقل آورده شکر بر سر خواجه علاء الدین بفرموده برده و از وی که بخت در شامی میزد بد و چنان
در سنه و نهمین سببها خواجه دکت و کتب بسیار بدست آورده چون سیزده از محاسن خود را سردار نام نهاده کاوشان بالا گرفت
آخر بدست برادرش جلال الدین سودوز بخریدند نشان و پیشکش شد امیر و جیه الدین مسویدی جای بر آید مسوود آفتوم شد و صاحبان
انظافه کشت و بسیاری از فراسان چون طوس و نیشابور و نسا و امیر و در آن تصرف طایفه جانی قربانی بیرون برده و دیگر زد و نسا بوز
با دو سه هزار کس سبده با پیغام هزار سوار و سیاده جانی قربانی فاتیو آمد از آن بلند آوازه شد آخر طبع در دستدار کرده در آنجا داد و خبر از آن
شد حسن و از بعضی سببها کشته شد آقا محمد تقی که از جمله خدام امیر و جیه الدین مسوود بود در شهر نهاده بر تبه حکومت سید و در شهر
بدست امیر شمس الدین مبتل آید کلوا سغدیار پس از او حاکم شده در چهارده بسم جادوی آنرا فرشته تسبیح و از بعضی سببها مقول کبدید امیر
شمس الدین قتل است برادر امیر مسوود خیانت امیر زاده لطف الله برادر زاده هفت ماه حکومت کرده بعد از آن چند خردوار از شهر فرزند
بر داشته در بخت و تسبیح و از بعضی خود را خلع کرد خواجه علی شمس الدین بر طبق مشهور که چه خواجه علی و چه علی خواجه جکی شمس الدین
علی استعمال یافته دانا و فرزند بود و باطنها تیمور خان طرح مصالحه انداخت و محمد هزار مرد را مجبب داد و در معروف و نهی منکر امر است
آخر در قلعه سبزوار در شهر نشاند و حمین و سببها بر دست جبهه رهنما بدگشت خواجه جکی کرالی زمان امور در آنجا بود
طوس را از تصرف جانی قربانی بیرون برده با همه که چند بار دوی طغای تیمور خان بقعه در خانه او را خالی دید تیمور و زبده خان رهنما که از سبب
چنان این پیش از آخر علاء الدین برادرش در سنه تسبیح و حمین هفتاد کرده در قتی که خواجه سوله بدین خانه رسید و بجز کس نبش شده و خبر
بر آورد و خواجه نیز ضری بر آورده هر دو خواجه وار بر زمین افتاد و جان بدادند خواجه طغییر برادرش قائم مقام گشته چون لوند شرب
و کم آثار بود در عهد و کار و بار فکرتی که کرده وی در سیزدهم رجب نه شین و سببها از آن تمام معزول شد خیت در خطاب دروغ
حکومت رسیده نظر نه با شینتی در آخرین اب و حمینان میوزید جیه با سحر از کس محاصره آورفتند سرداران در آنجا او را در رسید
سنا حدی شین کشته امیر لطف الله بن خواجه مسوود مشهور زامی خواجه حسن و لطف الله با شینتی بر سنه موردی نشسته
روزی حسن و کور او شام داد او کینه در دل گرفته شب بر سر شین رفت و او را گرفته بقلعه دستجردان فرستاد و در آخر رجب سنه شای شین
او را قصد نمود پیلو ان حسن دهخانی باشش هزار سوار بجگد امیر ولی بقعه کشت یافت و در آن اثنا خواجه علی مؤید با لویا غی شده
با هزار سوار سبزوار رسید چون حلقان الا زمان خواجه حسن بجگی در سبزوار بودند از آنجا بخت سرور ابریده پیش خواجه علی مؤید فرستادند
سلطان علی مؤید سلطنت نشسته اقدار تمام یافت و بغایت کریم و متقی و پر مینگار و مروج و نهم حق الهامی شمر علی السلام بود
او شیخ سید قدس سره که از اعظم مجتهدان شیه است و در شام سیه و کاتبه و در اسله بود تا آنکه میر شمس محمد را که یکی از اعیان ملک بود با
تخصیصی الا ق کتبات مشتمل بر اطهار زینا زندی خود و جمیع شیعه فراسان طلب خدمت شیخ شام فرستاد و در کتبات محتسب شیخ گفته اظهار
نمود که در فراسان کسی نیست که مردم در حکام شرعی بقوی اعمل نماید بر شما و جب است که متوجه ایند یا شود و اهل این دیار را ارشاد فرماید
و الا فرمای قیامت من و جمیع شیعه فراسان در خدمت حضرت پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم از تو حکایت خواهم نمود و چون خدمت شیخ
بر حضرت کتاب مطلع شد بر توجبه جانب حرمان اقبال نمود اما کتاب طبعه مشقیه با اسم سلطان تالکین نموده محسوب میر شمس الدین خبر ان
فرستاد و در جواب احتیاج سلطان نوشت که از همین کتاب مشتمل بر فتاوی و منتهی اعمال شرحیه شیعه تنظیم میاید و در جواب توجبه من با کتاب طبع
میشود و معذرت خواهند داشت در کتاب جیب النیر مسطور است که چون سلطان علی مؤید با لویا غی در سبزوار بر سنه شای شین
داظهار شایرند سبب طئه امامیه مبالغه نموده با صحتی انما بد و تعظیم سادات عظام گویند و با همه ظهور صاحب الزمان هر صباح سبب کیش طبع
و کرم او را غایت نبود و جهت رعایت شرع شریف هرگز یک آن شرب اقدام نمیفرمود و چون امیر تیمور در شهر نشانی دشمنان نجران
آمد سلطان همت در خلاص شش ادرخت امیر تیمور تمامی انجای سردار بد بدستور بدو کشته شد و در تمامی پور شها همراه فوتاد در سنه شای شین
دشمنان در خرم آباد رستان نمی خوردند بدان و کتبت و آنفرقه قتی شدند در حکم الله تعالی مخفی نماند که جمیع سلاطین بنیاده علیه مکه تا
مخدرات ایشان شین با خلاص خوانده ان بوده اند چنانکه نقش کلین بر پیشین سکه و او کوق سلطان خزان اسکندر بن قرار و سفیدان

دارد نقش نگین کی اینست که شعر در مشغله و نیاد هر که شعر از آل علی گوید آری شل کندر و نقش نگین دیگری این بود شعر
بود از جان محبت آل حیدر او رقی سلطان بنت شه کندر و نقش نگین میرزا میرزا بدیع بن میرزا جانشاه بن قراویوسف این بود
شعر نامم بلغ بنده با داغ حیدر هم هر جاشی است در همه عالم غلام است اما چون قدمای ایشان سبب کثرت استغفال
بهر بختان مجال آن نیافه اند که در ترویج مذہب حق اثری ظاهر سازند لاجرم بذکر احوال میرزا اسپند که جوانی ویندر بود و صاحب
اقتصاد میباشد میرزا اسپند بن قراویوسف بن قراحمد شعر شایسته شیرزاده که خون عدوی دست در تخریب مجال آن
خون کوسفد مالک بند در آن کهن روز دستخیز در بحر جنب از اعدای او پسند پای عزیز و کمال او بجای رسیده که مجرور کرد آنان آسمان
جلال او اسپند میوزاند طاهل زمین و وظایف دعای او ان یکا میخوانند مخفی نماید که قراحمد از امرای سلطان محمد جلایرست و دخترش
در خانه سلطان بود و ملازم سلطان او پس بجای شده بعد از واقعه او یاق خود شده دیگر تو اوم بواسطه حمایت در خیل او در آمده خود را با
سنت کرد و بر الکهای سنجار و موصل و ارجیس استیلا یافته و نشوونمای آنفرقه از دست آقا قراویوسف بغایت دلیر مردانه و بسیار در وفرا
بوده چنانچه با امیر تیمور بکر مخفی لغت نمود و با اتفاق سلطان محمد جلایر بر و رفت و از آنجا شام آمدند و پادشاه آنجا ملک اشرف بناتر
خاطر امیر تیمور هر دو را سز کرد و قراویوسف بعد از واقعه امیر تیمور از قده خلاص شد و هزار سوار که با او به انولایت آمده بودند و پر کند شده جمع
گشته و از آنجا فرار کرده تا کنار آب فرات بکشد و هشتاد جنگ با سز نشینان و تخطان کرد و بعد وقت غالب آمد و در غزه جهادی الاول
سنة سبع و ثمانیاء در جالی بخوان امیرزایا بکر بن امیر تیمور جنگ کرده نظریات و چون فوتی دیگر با او مصاف داده امیرزایا شاهرک
و با لکلیه بر آذربایجان و عراق عرب و بعضی از عراق عجم استیلا یافت میرزا شاهرخ با دو بیست هزار نفرم دفع او متوجه کرده و حفاظ قرآن
که با امیرزایا شاهرخ همراه بودند بکشت استیصال جنم کو و از ده هزار نوبت سوره آنا فتحنا ختم کرده تا آنکه قراویوسف بیمار شد و ما شدت مرگ
از کمال غم از تبریز با جان آمد و در آنجا در روز پنجشنبه انقضا بقعه شمس و عشرین و ثمانیاء وفات یافت و بعد از او اسکندر بن
قراویوسف که در غایت نبیاعت و نهایت پروری بود پس از واقعه پدر سلطنت نشست در روز دوشنبه بیست و هفت روز پس از
و عشرین و ثمانیاء در موضع بخشی با امیرزایا شاهرخ و ده شبانروز مصاف داده کمان جلالت و بهادر بجا آورده آخر بواسطه حیل که یکی از
امرای شاه رضی کجاست شکست یافته به و رفت و بعد از مراجعت میرزا با آذربایجان آمد بر سر سلطنت نشست بیست و یک
خودش مار از دست شد مملکت بگرفت و بگرفت و کرت دیگر میرزا العبد اولشگر کشیده در روز دوشنبه هفدهم ذیحجه
اشی و ثلثین در ظاهر سلطنت قال شد اسکندر در روز کوشش بسیار نمود و بختر چون مساعدت نمود باز شکست یافته متوجه روم شد و در
غیبت میرزا با آذربایجان استیلا یافت و در شهر بنه قس و ثمانین که میرزا بهر افه او بر آمد میرزا جانشاه بن قراویوسف بخدمت رسید
منظور نظر تربیت کرد و دید و دفع شتر اسکندر را بدو حواله کرده برگردید و بیست و شش ساقی حواله کن و چون جانشاه مذکور
بتغویض میرزا شاهرخ والی آذربایجان گشت برادرش اسکندر از روم برگشته تبریز متمسک شد و چون که در قشاق قرآن افغان گشت
تزلزل نموده بود بعد از شافه بن الاخوین در اوایل سنه اربعین و ثمانیاء در صوفی آباد تبریز جنگ شده اسکندر بنه بطلمه بخور زده به شکر
قبایکشته گشت و غم برادرزاده را قصاص کرده در تمام آذربایجان اراضی لغی خانه تا عراق عرب در دست برادرش میرزا اسپند مذکور
بود و یار بگرد تصرف برادرزاده اش ملحق بن کند بود و میان او و ایشان محاربات بسیار شد چنانکه در کتب آمده اوله اهل تاریخ مسکورا
و با لجه میرزا اسپند که برادر مادر پری کند بود و در واقعه برادر در حکومت عرب مکن شد و او بخلاف سلاطین سلسله خود بغایت عقیدت نمود و در
دلت عمر بیک زن گمان نموده بود و مکر بود که با نیز که با شرت بسیار کند و بسیار خورنده آثار بهادر بیای میرزا اسپند و بنه زانیانی
آن یل ایچند شعر بشیر و خجور بگز کند بروست از حیط چون چند انجلا آنکه در قمی که میرزا شاهرخ حجه دفع اسکندر لشکر با آذربایجان
شاید در او اخر جب سنه اربع و عشرین و ثمانیاء تعارب فریقین سلاقی انجامیده تا سه روز اندو لشکر قیامت اثر کوشش محمود میرزا اسپند
حکمای توان نموده و چند مرتبه خود در بعضی میرزا شاهرخ رسانیده جمعی کثیر از ایشان با او در ان شاهرخی قبیح حیدر بیخ که را بنده و چون
و بر افکار بر هم زده نزدیک بود که از حاصم خون اشام پسند چشم زخمی ببلانان شاهرخ میرزا رسد و بنا بر این امرای شاهرخی منظر گشته
مقتضای محراب خنده و تمام بدبیر و چاره سازی بودند تا آنکه در انسانی داد و گیر و استمال تیر و شمشیر شاه حکم را که از احوال او
شاهرخ بود و گزید لشکر خود را از حکمای میرزا اسپند مشا به میزوند بدبیری بخاطر رسیده فرمودند تا فواره شادمانه و کوشش را گزیدند

۴۰۰

میرزا اسحاق

میرزا اسحاق

در انداختند که میرزا اسپند در بند افتاد و اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته خان از صف تیز روادی گریز کرد و اینده میرزا اسپند در آن
سال حکومت نمود و نواحی آن با استقلال نمود و در سال مشغول و چهل شهری شیخ احمد بن هند علی و باقی علمای شیعه را از حد و دیگر
مواضع طایفه و با علمای سنی بغداد بمنافرت انداخت و چون علمای شیعه در مناظره غالب گشته و اثبات حقیقت مذمتی را بر علمای سنی
نمودند اسپند میرزا ان مذمتی نموده امر کرد که با سکه و خطبه بنام نامی دو انده امامت کردند و در همین سال سید محمد بن قلی موسوی که اول سلطان
مشغول است ظهور نمود و میرزا اسپند در تمام حکومت بغداد با برادران و برادرزادگان و بعضی از امرای آق قویونلو که در آن سرحد بودند
و منافرت بسیار واقع شده در اکثر طرف او را بود تا آنکه جهانباشاه برادر او که والی آذربایجان بود با آن عیلت از صده او بیرون می آمد و بعضی
اوقات که از او خائف بود کتابی بجانب شاه میرزا نوشت مشتمل بر ستایش و اظهار عجز از مقاومت اسپند میرزا و در آن کتابت اینست
که یکی از شعرای عظیم و کفیه بودند نوشت شعر کوس حلت را سوی بغداد باید کوفتن بر دفع میرزا اسپند باید سوختن آخر شهر صفر از
سال مشغول و چهل و هشت بمرض قریح وفات یافت از غریب آنکه از آن زمان که بغداد را بنا کرده اند تا زمان وفات اسپند میرزا در خطبه
و سلطان سوی اسپند میرزا در آنجا وفات نیافت و او را داخل شهر در جانب جلوه در باغ عیش آباد کرد و کسب بدیکه خود در ایام حیات حجت قریح
ساخته بودند و فن نمودند چندی سیر و هم در متاخرین سلاطین علویه کیلان خفته است اسلاف هم اوید اخراضم که پیش از ایلخان شیخ کاکا
خوانده سید علی که نسب شرفین بنی نوال بدو خطبه علویه انتهای باد علی کباب بن امیر کیا و او را در غده سلطنت شده حکام
کیلان در رسد و قتلش بودند بنا بر این می با این میت بر ستمار رفت در شهر رشک و ستیز و سبعا در آنجا وفات یافت این حسن کیلان
سید علی و او از قریه قشام که در بقریه ملاط نقل نموده ساکن گردید بن سید محمد بن سید علی القزوی و بنا بر آنکه چند گاه در در ستمار
عبدالوهاب عزیزی تحصیل اشتغال داشت بدین لقب موسوم گردید بن محمد بن ابوزید از ابر بکیلان نقل نموده در قریه قشام که در بقریه
انداخت این ابو محمد حسن بن احمد الاکبر مشهور بصفتی که یکی ابن عیسی الکوفی که بغایت فاضل و عقیف بوده و از کوفه به واسطه خوف عیاشیه باز آمد
و آنجا بسکن ساخت این علی بن حسن المصغر بن الامام الهمام علی بن العابد بن علی بن سلام با اتفاق اخوان بعد از پدر بجا نذران نغمه صحبت
و امام الدین الی آنجا رسیده اعزاز فاکرام تمام یافت آخر در زمان امیر تیمور که در کاج سبب الامای مانی کیلان بر سر سلطنت نشسته و لشکر
بکیلان سپید کشیده با اتفاق برادرش مهدی کیارشت را بگرفت و در وقت نماز جمعه شنبه تسبیح و تسبیح و سبعا او و برادرش شهادت یافتند
و تمام کیلان سوی تکاب از تصرف ایشان بدر رفت و در زمان او حکومت را بگوشه مهدی کیارشت بود و با همه سید علی کیارشت
و فصاحت و علو همت و شجاعت آرسه بود و چون کتابت مشهور که در جواب مکتوب امیر تیمور که در کاج نوشته از دلایل فضل و بزرگواری
علو همت و دینداری اوست مناسب نمود که آن کتابت اهدا نماید صورت کتبت امیر تیمور سید علی کیارشت
فرزادان مخصوص بود که یکی همت همایون بر عمیده قواعد شتیاق سلوک و اوضاع بر پنج وفاق مقصود شناسد اما بعد معلوم دانند که چون سال
رسد و سایل هم در زمان موافقت هم در زمان مخالفت سنت حضرت عزت جل و عیاشیه که حجت محتسب قبول طلعت و الزام حجت و اید
بنا بر متابعت سنت الکی بدو کیفیتی نوشته میشود و چون از بدایت حال طریقه مطاوعت و متابعت مسلک میباشند حضرت را در باره او نظر
عنایت و شفقت با اعلام ارج کمال حاصل بود بی موجهی در باره ثلم بنیان انقیاد و اعمال او امر آثار مخالفت بظهور رسانید و پس که باعث برین
معنی تواند بود معلوم نشد استماع افتاده باشد که چون نوبت آخر رایات همایون بصوب ممالک ایران بفرست نموده در آن عزیمت همایون
عنایت الهی ترک حال طاعت معاندان بجهت صورت دست و احوال ملک عزالدین کرد و پادشاه احمد و دیگر ملوک کردستان و ایران
شیروان و ملکی ملک قراط و خلیسن که هر یک طریقه مخالفت و زیدند و خلاف فرمان جهان مطاع حضرت پادشاه خدایه ملک و سلطانه بجا آوردند
از جاوه مطاوعت انحراف نمودند بجهت نوع نادیده یافته چون رایات همایون مبارکی بجانب کرکوک بفرست کرد و او را و نواحی ملک عزت
الدین بکلی خراب و متاسف گشت و او و ولدان او مجبور و مقید شدند و ملوک کردستان هر یک از ایشان که همایون نمودند و آن
گشتند و احمد با آنکه نصیاح و مواظب بکرات او را تنبیه کردیم معیند و نفع نیابد و با خبر بفرست نمود و خلیل تمام با حوال او راه با امرای
و ولایت ملکی جمعی که فرود نمودند مقهور گشتند و آنجا که انجا بدر گاه عالم پناه آورده و ولایت و نواحی بدو تسلیم شد و با انواع مطاع و عنایت
اختصاص یافت ملک قراط و خلیسن که مدت مدید به استقلال و کنت هر چه تمام سلطنت و با تعلیم و انجا و ممالک کردستان کرده بود
و عظمت و شوکت او شرفی داشت و او را با سلام عیاشیه دعوت کرده تقاضای لشکرهای مضبوط فرستاد که حال می بصوب

حکمت آورده بنیابت علمی باینکه زلفی استخلاص صلاح و حصول ولایت او کرده اورا بقره بدرگاه عالم ساه آورند و با وجود عدم
قبول اسلام و اظهار مخالفت و وقوع محاربه باورالمان اده شد و بعد از آن چون قبول دین محمدی صلوات الله علیه و الله کرد و شرایط اقبال
از همان نموده تربیت و تئیت کرده بر سر بر محاکم خودش فرستاده شد و برهما تفرار دیار بر او مسلم داشته آمد و عرض این جماعت که ذکر
رفت مواضع ولایت و نواحی قلاع ایشان از حد و جیلان و اما کجی مساکن و بجه انواع مسکنه و طلب المرام تر بود چون ایشان شریک
اطاعت قیام نمودند و فرمان بندگی او شاه اسلام خداوند تعالی بلکه سلطان جهانیا در دنیا من جنابت الهی عز شانه و علم احسانه وضع
تذکرک ایشان با حسن الوجوه شایع از وی که از احوال او وضع این جماعت تخصیص مسایگان خود عبرت بگیرد و لیتد که او کوالا اب
کسانیکه اطاعت نمودند چون سادات متمدن و کوهستان برقرار بر سر بر محاکم خود متکلم اند و شفقت و عنایت در باره ایشان زور
زیادت و والی استر آباد و ملوک بستند که مخالفت و عصیان نمودند بجه صورت عواقب کار ایشان بوضاحت انجامید اینهمه قضایات
با کسان دیگر موجب تهنیه و اعتبار او می شود و احوال ولایت خوارزم و خراسان و تیزر پوشیده نباشد که بجه نوع طریقه خلافت و اطلاق
در زید مذکور است قبول نکردند عاقبت الامر مخدول و مقهور شدند جزا با کانی ایملون مقصود از تفهم معنیانی و استفسار در تئیت
آنست که چون روایت الفقه نامتدین است و این از حضرت رسالت صلوات الله علیه است که تحت تمام دارد و اجمال قاعده عقل و نقل
و بشرط اظرفا بنداری که موجب نظام امور است قیام نمودن فتنه و خرابی که در همه استیصال کلی تواند بود و حسن طریق معاندت و مخالفت
که عاقبت آن از انواع و خامت چنانچه در باب جمعی که ذکر رفت واقع و صادر شده خالی تواند بود مفروض دسترس نوعی از عجز است که شرعا
و عقلا و عرفا مخدور است اکنون اگر چنانچه نظام استقامت احوال خود میجویی سیاید که بهنضت فیاض ما پشیمانان و عنایت الطائف
خسروانه حضرت مانیکو وارد بوده است نظر بلامحاب بدرگاه عالمان سپاه متوجه شود و یکی از فرزندان از ارادند و قبول فرمان مادیان
در ولایت جاری و شایع گرداند تا بسبب سیادت او قلم خود و عنایت بر جراد بر اجم او کشیده شود بموجب الحاکم العظیم اهل
حق الناس از افعال و حرکات او در گذشته ولایت و موضع بر او مسلم داشته شود و اگر خلاف این معانی بجا آورد و نصیحت قبول نکند و از احوال
و دیگران متنبه نشود میاید که خجک را حیا و آماده گرداند که متعاقب صد اقصای ملک غلام متوجه ولایت او خواهد شد تا آنچه مطلوب صفحه
تقدیر باشد بر لوح سطوت ظهور یابد و چون بیشتر مواضع و مضامین قبول نکرده باشد و فتنه و جنگ خفته بر این آنچه واقع شود از خورزج
و خرابی و اسرو غارت گناهی تمام به عاید کرد و او مورد بزه و اثم باشد جواب مکتوب امیر تیمور که سینه علی کبیر نوشت
الواق بالملک الغنی علی بن ابراهیم بر ارباب ملک و ریاست و محاب عقل و فراست معین و مبرهن است که این زجلیت گریانه و
و قدرت اسما و به حال قدرت خویشین طایف انسانا از راه بشریت و خلقت بر یک صفت و صورت آفریده است و الی با موالی
یکسانت و اعلا با ادنی در یکیزان و تفاوت و تمایزیکه حاصل است بر عطفه افضل رب الارباب هدیه لطف مستجاب است که بر ذوق بین
بغیر حساب نیست غنا و ثروت و فقر و فاقه و عطفه و عطف از عوارضاتند جهت ابتلا و امتحان محک عیار جهان در میان ایشان
آورد تا هر یک بر حالتی که باشند قدم بر خا و عبودیت پاسخ و استوار دارند و او امر و نوایی او را اقبال نمایند فقیر از شدت و غمی آنست
تفریده و ظایف شکر و سپاس تقدیم رساند و نقد فرض عبادت و دولت و کنت و کنت را از حضرت امیر العظام یاد است و در تمام
تذکر و متخض و زو آینه و از اشاره و لو بسط الله الرزق لعیاده کنتوا فی الارض ما خبر بوده قدم در دایره طغیان و عصیان ننهند و در بندگان
خدا تعالی بنظر حارث تنگ نند و چون بر خرابی اسرار ربانی واقف باشند هیچ آفریده را کم از خود بینند و بر توت و سلطت جسمانی
که مداران جز بر بقیس شیش نیست اعماذ نمایند و از مسلمانان که برادران دینند که تا اهل مؤمنان اخوة جنابت و احترام و حیب دانند تا
در آینه اعمال جزیره نیکبانی نه بینند و از دود خا قبالی جز میوه کامرانی نچینند این مقدمات غیبی است بر طبق مکتوبی که امیر تیمور نوشته
غیبی است از صفات بسیار و خوبت میثار و کلمات ناپسندیده و عبارات ناپسندیده مطلقا دعوی بوبیت کرده هر شخص که
بصفت او که لطفه و اخوه حقیقه موصوف باشد و هر روز با کل و شرب محتاج باشد و با کماذ احتیاج دارد چگونه خطاب و گفتار کند من حق
نعت رسولان بر زبان راند و اضافه منقرت و حسان و عنود و رضوان با نفس ضعیف خود که محل زل و سببان و قابل قیام و نصیحت
کرده ندای آنکه لکت بخبری امین و هو از جناب ما حضرت ما مستقر خرد و جلال ما سخن گوید و در قلم سببان بر اشاره خلق انسان صغیرا
و آنه کان مخلوقا جهولا کثیرا لکنه در این باب تا فل رفت بخر محافظت کاتب صورتی روی نمود و چون رعایت اب کردن بر کافه

سخن تیمور

وزبان افتخار بخواند کارشمار یافته فرمانده کت موعظی شده پس اقبال بخت از بسدی در طاعت نجات فیض صاحب بخت
 درود واجبند سبقت از تبری علیه التوبه و استغفار تمام تمام تمام رسانیده این بیت که از نیا حج طبع و قاعه دست نقش کعبین آنست و آری
 سعادست فرو تا شد سعادت ابدی را بهر مرا شد همچون بمنزله بی شمشیر و یکی از شهادت و صفایین بیت که
 تا شد این بیت تر نقش کعبین خاندین گشت معمور از این بیت چو بیت معمور و این قلعه نیز از آثار خاطر خاطر عالیشان
 مراد سید زعفران رسول میراثی چنانکه نیست حقیقت زبچکس نیان از آنکه داده زرو مال بهر اسطلاح علی که حامی دین بود
 نادی ایمان بطور شرح نبی این میشود که شود طلاق داده والد حلال فرزندان و تمامی الکافی سپرد و کسر دوزخ که همواره تشریف
 صاحب تلح و کعبین کجا بشانرا اسحق آوند و امیر و باج خواندند و مولانا قطب الدین علامه شیرازی کتاب ذرة الفیض را با سبکی از ایشان نوشته
 بخصر اذنت عینی و دینی با خاندان احدی نشان علیه تصویب بجزه تصرف ایشان در آمده و امیر مشهور بظفر سلطان بی شامت کفران
 و خلافت دین دولت ایند و دمان خلود ارکان خاندان قدیم خود را یاد داده و صدقه قطع دابر القوم الذین ظلموا و اهلهم و انبئهم
 کردید و در برابر آنکه الطاف که از بر تو آن دولت بی انتحال شامل حال او شده بود بر عالمیان ظاهر است که از کجا بجا رسید با محاسنان دین
 در دولت همه استمان شده و دید آنچه که دید خلاصه حال شیراز خلاصه حال که حسب الغرمان قضا جبران حضرت کار کا سلطان بن
 و دیگر ولات از اطراف بر الکافی و بجموع آورده و بی کشتی نشسته قتی در روی با آورده و سرگردان بود آخر سفینه و دستش در حاکم بود
 در کرد اب و باران فاده سلطان خلیل والی سروان که هر دو بفرصت صاحب برت بجا یون سر فرزند و برایشماخی نزد خود برود و رسید و صاحب
 و باروی بود سلطان خلیل بیومی قدم او هم در آن چند روز برض صعب گرفتار شده در جنبه بید هم شعبان شش و اربع و ششماه در زند
 صاحب آباد تبریز با شمشیر غضب شاهنشاهی بوقت نشاء حیرت بیکران کردید و تمامی کیانات سپهر و پیش مستقر اقبال سلطان کبیر اقبال
 شده و آخر که شیبوه با او همیون از کتاب محرمات در زید باور رسید آنچه رسید چندی چهاردهم در سلاطین جلوتیه قوامینه
 مرعشه بازندان میر قوام الدین امیر بزرگ از سادات مایات مرعشه است بر آنچه رسید قوام الدین بن سید صادق بن
 سید عبد الله بن سید محمد بن سید ابوباسم بن سید علی بن سید حسن بن سید علی المرعش بن سید عبد الله بن سید محمد الاکبر بن سید حسین بن سید
 بن امام زین العابدین علیه السلام خدمت بجزاسان قهر میر سید عزالدین و غندی شد و متنی بسلوک مشغول بوده بعد از آن بطن اصلی
 که بازندان است مرعشه نمود در شش و سبهاه بوجوی که در احوال امر بسیار بود که خواهد شد فرمانده بازندان کرد و در قریب بیست سال
 بدان امر خطیر بردخت آخر در محرم ششماه حدی ثمانین و سبهاه وفات یافت و در احوال فون گشت و او را چند پسر و اولاد که بود از آنجا رسید یعنی
 والی آمد سید محمد الدین سردار استمدار و سید کمال الدین فرمانفرمای ساری سید کمال الدین بوجوب حیثیت ولی عهد کردید و در
 شور سینه اربع و شصت و سبهاه امیر تیمور کورگان توجیه شمر بازندان شد و سادات بقلعه مانده سر متحصن گشته پس از محاصره ده و دوازده روز
 در ششمین روز امیر تیمور آمده امیر تیمور با سید کمال الدین با سادات غیب خلفان صمدی می جوا بهای نیکو داد و با علی که در مجلس بود بکشتی
 و پذیر کرده آخر سادات را پسران برده اسکنه شیخی و افزوده حاضر خن پذیرا است معرفت تماشای قستی ملک بعد از شش روز همی خون
 کت گفت غنی من اینها نیستند چه برادر منی جنگ گشته شده و قافل معلوم نیست هر که در خن سادات سبهاه فرودان زنده ایشان بخواهد
 خواهد بود میرزا آن سخن خوش افاده سادات از گذشته نشانه بخوارم و از آنجا تا محلی ترکستان مدان است و سید کمال الدین را خواند قوام الدین
 غربت فرو رفتند و میر تیمور ساری بر گشید قارن و اول را با سکنه شیخی رستمدار الملک حد الله و داد سید علی بن سید کمال
 الدین چون در واقع مصیبتان سکنه شیخی در خدمت امیر تیمور بود و مساجد جمیع بطور در ساینده حکومت آمل به و مرجع شده ساری همچنان در خدمت
 جمید بود و همیشه در شش و ثمانه فوت شد شمس الدین غازی قائم مقام او شد و قیام سادات از ترکستان بکجه سرزاشا شرح بازندان
 پیش از آن قوام شمس الدین بن غازی بر گشته بود و سید علی در ساری الی شده و در کار کار بر سادات حمت نمود اما قوام با او منازعه بسیار کرد
 تا آنکه در آنکه شش و شصتین و ثمانه بمرض فترت وفات یافت سید نصر الدین بن سید علی بوجوب ولی عهدی قائم مقام گشته از طایفه
 روز افزون بازندان اسکنه نامی با حاکم الملک سینه دار خود بر لونه بنا بر این قوام از آنکه بجهت و بعد و خلاف شدند و سید نصر الدین چهارم
 شش و شصتین و ثمانه وفات یافت سید محمد بن سید نصر الدین چون از پدر غیر از او فرزندی نبود بنا بر تحقیق زید عبد القادر در زند
 شد بجهت هم رسع الاول شش و شصتین و ثمانه جلوس بوده الی ساری با بوجوب کمدندوی اول و صاحب اخلاق بود میرزا زید طبع در ساری

سید محمد الدین
 سید علی المرعش
 سید حسین بن سید محمد
 سید عبد الله بن سید محمد
 سید ابوباسم بن سید علی

لشکر بد ایچ کشید کریم شکرش کمر تبه تکست یافت اما ساری را گرفته آخر جمعی ویله سیده دختر سید محمد جهت میرزا خواستگاری نمود و نیز
 در سنه احدی محمد بن محمد بن ابراهیم بازرگان داشت و در عهد او بهرام بن اسکندر اقدار تمام یافت آخر سید محمد در سنه ست و عین و خانان باجل
 طبعی در گذشت سید عبد الکرم بن سید محمد در واقعه پردر اردوی جهان شاه پادشاه بود آخر سید محمد بر جناح استیصال ساری
 آمده قانع مقام گردید در عهد او بهرام روز افزون بود مطر حضرت سادات باطمان بقبل آمد آخر میر عبد الکرم در روز چهارشنبه محرم پنجم
 موافق دویم مزد ماه قدیم سنه هجرت وفات یافت سید عبد الهقه بن سید عبد الکرم بجای پدر نشسته در سرکار راه اعلی بن سید
 افزون رسته تمام یافت محمد افغان گردید و بجنتی سید شمس الدین باطمانی را در سردیوان بقبل رسانید بنابراین در نیم فرسنگی ساری بر
 سادات باطمانی کشته شد و از آن شکست تمام سید عبد الهقه راه یافته با وجود آن اصلاح خود از شراب باز نماند است لاجرم سید زین العابدین
 بن سید کمال الدین بن سید محمد که پدر سران سید عبد الهقه بزندان آمده در آنجا وفات یافته بود پنجم ربیع الاول سنه اثنی و بسین و خانان حضرت
 یافته و برادر حاتم بقبل آوردند امیر زین العابدین بتغلب حکومت یافته مال آن کار از دیوان حسن بیک بصد بیت حمزه را از بر حکم
 نموده اما همیشه میانه او و میر عبد الکرم میانه بود کاهی او بر این دنیا نماند این بر او غالب میشد تا آنکه در مشوره
 یافت امیر شمس الدین برادر سید زین العابدین پس از او بگومت سید میر عبد الکرم اورا اخراج نمود و او پیش سلطان معز
 آمده از کار کیا میرزا اعلی که میر عبد الکرم بود شکایت کرد بنابراین شکر سرداری بیکریک مصلوحا صبی بداد او مقرر شد پس از عهد
 فوتی و بیکر میر عبد الکرم بعد و کار کیا او را بسیدون کرد و شکایت کیلانیان مجدداً سید شمس الدین بحیث بیک نوشت و او سلیمان
 سیرز را بالشکری تباخت و در باطمان مقرر کرده از آن جهت توشیح بسیاری بدیشان سید و در سرکار سید شمس الدین بر آقا رستم روز افزون
 از چنین خدمت باوج مرتب سید آخر سید او را گرفته در قلعه محبوبس ساخت آخر سید در سنه
 وفات یافت میر کمال
 الدین بن سید شمس الدین قانع مقام شده در سنه بردت آغاز شده آقا رستم بر الحاکمی دستوری میر عبد الکرم بن
 سید عبد الهقه در چهار ساله بوده اردوی سلطان ابوسعید بود کار کیا سلطان محمد لور از آنجا طلبه شده بالشکری با ازندان کرنا
 و چندین گزمت میانه او و سید زین العابدین بود بدل شده آخر در سنه شانین و ثمان ماه آن الحاکم بر او قرار گرفت سید زین العابدین هزار جریبه
 در آنجا ساکن گردید آخر میانه او و سید شمس الدین آن ولایت سمت اشتراک پیدا کرد وفات میر عبد الکرم در سنه اثنی و عین و تسعماه بود میر
 شاهی بن عبد الکرم در الحاکمی مذکور بعد بگومت رسید قاقه روز افزون او را اخراج نموده و بدرگاه عالم پناه رفته با الحاکم حکومت معاذ
 نمود و در ماوند بردت مظفر بیک بر کمان ملازم آقا محمد در سنه تسع و عین و تسعماه بقبل رسید میر عبد الله بن میر سلطان محمود بن
 میر عبد الکرم از پرتو دولت روز افزون خان یافته والی آنجا گشت بعد از فوت آقا محمد استقلال تمام پیدا کرده چون سفاک بود از دیوان اعلی
 او را بیرون کردند سلطان اباخان بن میر شاهی که بشیر و رضیه اخلاق و انصاف راسته بود و سپه من اولی پس از میر بزرگ قدس سنه
 در آن دو مان کثیر الاحسان پیدا شد بجای او منصوب گشت این خبر که بوی رسید در سنه یازدهم جمادی الاول سنه تسع و عین و تسعماه
 خود را بدرگاه جهان پناه رسانیده بملنی کللی از قبایلی آنجا تعهد نمود که وجود بد بنا بر این مجلس وجه مذکور بعد عین و عینان بیکت میرز بوزن
 سلطان تکلوم رجوع شده میر عبد الهقه در روز خانه جابو و از او فرار نموده باز گرفتار شده بالضروره او را در قلعه اولاکلیس مقید کنند در آن
 اشاعه جمعی بمصاحف جن خویشان خود او بقبل رسانیدند و سلطان مراد در آنجا بدولت ابدی الاتصال استقلال تمام یافت میر عبد الکرم
 بن میر عبد الله خان با میرزا خان حاکم ایون شریک شده و چون اعمال او بد برد به صواب بود معزول گشته او را بقره آنجا بیکجا ترک
 حوزده درشت جمعه شوال سنه اثنین و بسین و تسعماه وفات یافت حبس شد یا نردم هم در قدهای ملوک بلرستان و در سنه مشروح
 در دو طایفه طایفه اولی ملوک مازندران که ایشازا باوندی خوانند و مغزق سب فرقه اند فرقه اولی چهارده نفر حق الله کوس بن
 کیتباد برادر بزرگتر او شیروان که بکلیم پدر پادشاه هم بود والی مازندران شده بعد از حکومت معزت ساله ما برادر خلاف کرده بردست
 بقبل رسید چون از کوس تا هارن بن شهریار جمعی که حکومت داشته اند کافرو بود اند لاجرم ذکر آنجا حق علی نموده ذکر جمعی که نومرد مسکن بودند
 میرزاوند قازان بن شهریار سی سال ایقبال گذرانید و او نخستین مسلمان شیعی است از طایفه چا که شیخ عبد الحلیس رازی در کتاب نقض باطنیه
 نموده و او را دو نسر بوده سرخاب و عازر یار رستم بن سرخاب بن هارن بعد از جد مبیت و نه سال حاکم بوده و در زمان او را فع بن سید
 باستقواب و لشکر مازندران آورده در آن شا او را پیروزون گرفته یکی از علماء فرستاده در آنجا در رمضان سنه اثنی و ثمانین و مابین وفات یافت

در سنه ست و عین و خانان باجل طبعی در گذشت سید عبد الکرم بن سید محمد در واقعه پردر اردوی جهان شاه پادشاه بود آخر سید محمد بر جناح استیصال ساری آمده قانع مقام گردید در عهد او بهرام روز افزون بود مطر حضرت سادات باطمان بقبل آمد آخر میر عبد الکرم در روز چهارشنبه محرم پنجم موافق دویم مزد ماه قدیم سنه هجرت وفات یافت سید عبد الهقه بن سید عبد الکرم بجای پدر نشسته در سرکار راه اعلی بن سید افزون رسته تمام یافت محمد افغان گردید و بجنتی سید شمس الدین باطمانی را در سردیوان بقبل رسانید بنابراین در نیم فرسنگی ساری بر سادات باطمانی کشته شد و از آن شکست تمام سید عبد الهقه راه یافته با وجود آن اصلاح خود از شراب باز نماند است لاجرم سید زین العابدین بن سید کمال الدین بن سید محمد که پدر سران سید عبد الهقه بزندان آمده در آنجا وفات یافته بود پنجم ربیع الاول سنه اثنی و بسین و خانان حضرت یافته و برادر حاتم بقبل آوردند امیر زین العابدین بتغلب حکومت یافته مال آن کار از دیوان حسن بیک بصد بیت حمزه را از بر حکم نموده اما همیشه میانه او و میر عبد الکرم میانه بود کاهی او بر این دنیا نماند این بر او غالب میشد تا آنکه در مشوره یافت امیر شمس الدین برادر سید زین العابدین پس از او بگومت سید میر عبد الکرم اورا اخراج نمود و او پیش سلطان معز آمده از کار کیا میرزا اعلی که میر عبد الکرم بود شکایت کرد بنابراین شکر سرداری بیکریک مصلوحا صبی بداد او مقرر شد پس از عهد فوتی و بیکر میر عبد الکرم بعد و کار کیا او را بسیدون کرد و شکایت کیلانیان مجدداً سید شمس الدین بحیث بیک نوشت و او سلیمان سیرز را بالشکری تباخت و در باطمان مقرر کرده از آن جهت توشیح بسیاری بدیشان سید و در سرکار سید شمس الدین بر آقا رستم روز افزون از چنین خدمت باوج مرتب سید آخر سید او را گرفته در قلعه محبوبس ساخت آخر سید در سنه وفات یافت میر کمال الدین بن سید شمس الدین قانع مقام شده در سنه بردت آغاز شده آقا رستم بر الحاکمی دستوری میر عبد الکرم بن سید عبد الهقه در چهار ساله بوده اردوی سلطان ابوسعید بود کار کیا سلطان محمد لور از آنجا طلبه شده بالشکری با ازندان کرنا و چندین گزمت میانه او و سید زین العابدین بود بدل شده آخر در سنه شانین و ثمان ماه آن الحاکم بر او قرار گرفت سید زین العابدین هزار جریبه در آنجا ساکن گردید آخر میانه او و سید شمس الدین آن ولایت سمت اشتراک پیدا کرد وفات میر عبد الکرم در سنه اثنی و عین و تسعماه بود میر شاهی بن عبد الکرم در الحاکمی مذکور بعد بگومت رسید قاقه روز افزون او را اخراج نموده و بدرگاه عالم پناه رفته با الحاکم حکومت معاذ نمود و در ماوند بردت مظفر بیک بر کمان ملازم آقا محمد در سنه تسع و عین و تسعماه بقبل رسید میر عبد الله بن میر سلطان محمود بن میر عبد الکرم از پرتو دولت روز افزون خان یافته والی آنجا گشت بعد از فوت آقا محمد استقلال تمام پیدا کرده چون سفاک بود از دیوان اعلی او را بیرون کردند سلطان اباخان بن میر شاهی که بشیر و رضیه اخلاق و انصاف راسته بود و سپه من اولی پس از میر بزرگ قدس سنه در آن دو مان کثیر الاحسان پیدا شد بجای او منصوب گشت این خبر که بوی رسید در سنه یازدهم جمادی الاول سنه تسع و عین و تسعماه خود را بدرگاه جهان پناه رسانیده بملنی کللی از قبایلی آنجا تعهد نمود که وجود بد بنا بر این مجلس وجه مذکور بعد عین و عینان بیکت میرز بوزن سلطان تکلوم رجوع شده میر عبد الهقه در روز خانه جابو و از او فرار نموده باز گرفتار شده بالضروره او را در قلعه اولاکلیس مقید کنند در آن اشاعه جمعی بمصاحف جن خویشان خود او بقبل رسانیدند و سلطان مراد در آنجا بدولت ابدی الاتصال استقلال تمام یافت میر عبد الکرم بن میر عبد الله خان با میرزا خان حاکم ایون شریک شده و چون اعمال او بد برد به صواب بود معزول گشته او را بقره آنجا بیکجا ترک حوزده درشت جمعه شوال سنه اثنین و بسین و تسعماه وفات یافت حبس شد یا نردم هم در قدهای ملوک بلرستان و در سنه مشروح در دو طایفه طایفه اولی ملوک مازندران که ایشازا باوندی خوانند و مغزق سب فرقه اند فرقه اولی چهارده نفر حق الله کوس بن کیتباد برادر بزرگتر او شیروان که بکلیم پدر پادشاه هم بود والی مازندران شده بعد از حکومت معزت ساله ما برادر خلاف کرده بردست بقبل رسید چون از کوس تا هارن بن شهریار جمعی که حکومت داشته اند کافرو بود اند لاجرم ذکر آنجا حق علی نموده ذکر جمعی که نومرد مسکن بودند میرزاوند قازان بن شهریار سی سال ایقبال گذرانید و او نخستین مسلمان شیعی است از طایفه چا که شیخ عبد الحلیس رازی در کتاب نقض باطنیه نموده و او را دو نسر بوده سرخاب و عازر یار رستم بن سرخاب بن هارن بعد از جد مبیت و نه سال حاکم بوده و در زمان او را فع بن سید باستقواب و لشکر مازندران آورده در آن شا او را پیروزون گرفته یکی از علماء فرستاده در آنجا در رمضان سنه اثنی و ثمانین و مابین وفات یافت

مجلس
۲۱۲
شاه
تیمور
جیب
تیمور
شاه
مجلس

سیر و این رستم بعد از قید پر باد و ساسانیان الی مازندران شده پس از سی پنجاه سال حکومت فوت شد شیخ ابوریحان بیرونی با صحبت
داشته دو آثار الباقیه از او در دست نخل میکند در مجموع با قوت جمعی مذکور است که وی عروج تمام کرده بر تمامی طبرستان و دیلمان و موس
استیلا یافته در زمان او امیر نصر بن احمد ساسانی تقصد رگی قوی نموده هزاره ریب رسید و خواست آنجا را از او مستخلص کند همسب طریقی
بر او بسته تاسی هزار دیار بدو داده راه نیافت همسبند بن شهریار بن شیر و معاصر کنان الدوله بویه سی و هفت سال حکومت کرد و بنام
فخر الدوله بن کن الدوله دختر شیرین بن مرزبان بن ستم بن شیرین که مرزبان نامد از نالیفات جدش مرزبان بن گور است از بنی اعمام است
و اراد بن ستم والی شده بعد از هشت سال از حال نایت همسبند شهریار بن اراد سی پنجاه سال حکومت انده قابوس بن یحیی که باریاد او
بنگت خود رسید آخر مینما خلاف شد و قابوس استیلا یافت گویند حکم فرود سی خواست تا شاهنامه را با اسم او کند بنابر بن مازندران
ایست سجده سلطان بر او خواند و چنانکه در مجلس دارد هم خواهد همسبند تجویزان کرده فرود سی رعایت نموده ساکن ساخت رستم
بن شهریار در سنه ثمان عشر و اربعه با علای الدوله جنگ کرده گرفتار شد و در جیب سی عشر در زندان وفات یافت و آنفرقه بر منقرض
شد فرقه ثانی از بوندیه هشت نفر همسبند حسام الدوله شهریار بن قارن بن سرخاب بن شهریار بن اراد پیش قارن بود سلطان
ال زیاد بد حال بود و او اخر بر بعضی قلاع دست یافته کاسی ماتت با کجای دشمنان میرد تا آنکه در سنه ست و ثمانین در ابعاجه مجرودا خود
در اوایل زمان سلطان ملکشاه در شهزاده است و شیرین در ابعاجه خروج نموده ملک موروثی را بدست آورد و بعد از واقعه آن پادشاه عالیها
سلطان محمد ملکشاه قریب باری با پیچزار سوار جنگ او فرستاده شکست برسد ایضا فاد سلطان محمد با او در صدد صلح شده دختر خود را
به نهم الدوله قارن که ولیعهد پر بود او و همسبند پس از سی و هفت سال حکومت هشتاد سال حیات گذشت رستم بن قارن
بعلا ز پدر قائم مقام شده میانه او و عمش علاء الدوله علی که از دست برادر سلطان سنجریا پاره بوده بود از آنجا خدمت سلطان محمد آمده بود
گرفته بود و قال شده علاء الدوله غالب آید و رستم بدست دختر سلطان محمد زود پدرش مسوم کردید مدت یکس چهار سال علاء الدوله بن شهریار
مکتوبه برادر خواست در شهزاده اشعی عشر و جمعا بنگر سلطان محمد بن محمد مازندران رفته مالک ملک موروثی شد و بیست و پنج سال حکم راند
آخر بواسطه بستیلائی قهرس ترک حکومت نموده بعبادت مشغول گردید شاه غازی رستم بن علی حکم ارث و آنجا گشته در شهزاده
اشعی و خمیس با لشکری پنجر بر الکهای الموت تاخته ملاصدرا قتل و عمارت کرده او اولادش از زندگانی بفرخت و چندین جزایی کرد که سالها
تلافی نتوانستند کرد شیخ عبد الجلیل رازی معاصرو بوده و در کتاب نقض تعبیر از او شاه شاهان نموده و گفته که شاه شاهان شرف الملوك
رستم بن علی و پدرش ملک مازندران از اسلاف ایشان همه بیا بیان معینند و بیست و هفت هزار راجد در عهد آمده که ایشان هلاک کرده
و خطبه و سکه بنام مهدی صاحب الزمان میکنند و هم در آن اوقات امیر اتیاق بقچه سنجریا پاره مازندران برده علی برادر شاه غازی که همواره
باید خلافت و زیدی است این اوقات است و دشمن بود و ستاد او که حرکت بر شاه غازی بنایت شاق افتاد اما در سنه حشر سن
بواسطه حمایت امیر اتیاق با غازیان جنگ کرده پنج نوبت غالب آید مرتبه دیگر اتیاق بوجه انفرار اما اتیاق من سنن المسلمین چون بنظر فرزند
ست شکست بروی افتاد و قریب هفت هزار کس از شاه غازی گشته پس از بیست و چهار سال دولت و بیست سال حیات در سنه ثمان
و خمیس و جمعا وفات یافت اما در تاریخ کامل و فائز در هشتم ربیع الاول رفته است بر گور است علی ای حال بیرون بیت و مرثیه او گفته شد شعر
ای پرده دار بوده فرود تل که بازیت بر تخت رستم بن علی شریارت رستم سوزد ما ندکن بیرون کاند زمانه رستم مازندران
نامد علاءالدین حسن بن ستم قائم مقام پدرش جبار و سخاک بود و سجد چهار صد علام محمد بیست هر که نام بکشیده جسمی بگیری
سرباد دادی آخر پس از سال حکومت در قلعه بزرن در وقت مستی بر دست غلامان گشته شد شاه اردو شیرین جن معاش سینه شد
و قاتلان پر در بیابان بعل کشت و پس از سی چهار سال و هشتاد حکومت در سنه اشعی و شاه نامد بنابر سنی با صعبان رسیده کمان ستمبل
در صبح او کوبید سپاه از امیر یکنه و دستا جان کرد هوایش عنرفاند غیش کلستان کرد بگویم که چه بخیر و سپاه از چنین دست
از آن کار آینه چاه تخت شاه نوجوان کرد ملک همسبند عادل که هر جانی که داند معادت کند کباب او در همه در خانه کند و ظاهر
طنیر زمانی در آن کرده در این بیت شعر شاید که بعد خدمت سی الدوله عراق نامم نمود حشر و مازندران و هم از کلام طبرست شاهان
توضیح پذیر است شعر عزم آن کرده ام که بر نام سوی زندان عمان سفر که بوجه معاش نشنیده هر بگرود و سی عشر همسبند
الانگوت بن شاه اردو شیر که بپرده خواند در اردو رسیده بود و بعد از وقته در باقیان ارکان دولت حکومت نشسته بود از چهار سال در سوال شده

ست و شاه بفرموده سید ابورضا حسین بن محمد بن ابورضا الماطری العلوی کشته شد و از او فرزند نامند فرقه سیم از نماند تخت
 نفر حسام الدوله بود شیر که او را ابوالمولک گفتندی بدین خوب بحکام سابق می پیوندد ارد شیر کند خوبین شهر یار کند خوار بن رستم بن ابان
 بن شهر یار بن عمار بن سرفاب که بن هم و خواهر زاده شمس الملوک بود در شهر سنه خمس و ثلاثین و ستماه در مازندران خروج نموده و کوه
 پای تخت ساخت و غربی که از ترکا زتار واقع شده بود تلافی کرد و در سنه سبع و اربعین و ستماه فوت شد شمس الملوک محمد بن
 حسام بعد از پدر والی گشته در زمانیکه بلا که خان بایران آمد او شهر کلم حاکم رستمد را بمی صوفه کرد کوه باز داشت و ایشان مستح ناکرده
 رخصت از آنجا برخاسته با کهای خود رفتند بنا بر این معصوب شده در سنه خمس و ستین و ستماه حکم القاقان گشته شد عماد الدوله
 علی بن حسام الدوله اردشیر پس از برادر با اتفاق امرای منول بگومت رسیده در سنه خمس و ستین و ستماه و کلات یافت تاج الدوله بهر
 بن شهر یار بن اردشیر قائم مقام عم شده مازندران در زمان او چنان آبادان گشت که نهاد مدرسه در آن مهور کرده و فاش شده شان
 تسین و ستماه نصیر الملک شهر یار بن بزد جرد والی گشته و فاش شده سنه اربع عشر و سبعماء در زمان الحایق خداینده رکن الدوله شاه کخبر بن
 تاج الدوله قائم مقام گشته در سنه شان و عشرين و سبعماء فوت شد شرف الملوک بن رکن الدوله بگومت رسیده در سنه اربع و عشرين
 و سبعماء در گذشت قهر الدوله حسن بن رکن الدوله والی شده و اقامه امیر و جلاله بن سعود بن سربدر در ایام او روی نمود و در زمان او
 طاعونی در آن ملک شده اکثر آن مازندران شدند و بعضی اطفاش کسی دیگر نماند و او خواهر فرسیاب جلاویر خواسته بود لاجرم
 در ملک و مال بسیار باقیه طبع در سلطنت کرد چون خواهر او را دختری از شوهر دیگر بود او فرسیاب با اتفاق خواهر قهر الدوله را بدان دختر کرد
 حرام نموده بود ستم ساخته از علایق توای خون او را حاصل کرده بود در سنه بیست و هفتم محرم سنه خمس و سبعماء قهر الدوله کفایت نمود چون
 آمد کیا علی و کیا محمد فرزندان او را بسیار که در جوان خوش آواز بودند در مسیح طلبیده ایشان شاهنامه باز کرده با او از نماند و قهر الدوله دختر
 خود را بر بالای کتاب نهاده بود یکی از ایشان خنجر را بر داشته بغزیت آنکه در حق میکردند بر شکم قهر الدوله زد که فی الفور کشته شد و آن زمان
 قدیم بدو منقرض گردید فرسخ در طایفه جلاویر او فرسیاب جلاویری پس از قهر الدوله بگومت نشسته دیگر خاندانها بقدم بر آمد
 و فسخ قهر پیش گرفت در آن اشکای حسنه انداز که از جانب قهر الدوله که تو الی طایفه لارجان بود و خواهر داماد او فرسیاب بود و او را از آن
 قبایح سرزنش کرده بنا بر آنجا به بشید و ذوق بخدمت سید قوام الدین رحمتی که در آن وقت بر سزار شاد نشسته بود رفت و مرید شد
 چندان آفتاب غلو کرد که بشین موسوم گردید او را زود برده سبتد را بدست فرمای آنجا از آن کرده مجوس ساخت اتفاقا در همان
 پیش کیا سیف الدین بقولنج در گذشت سید را کرده و انجمنی موجب نیادی عقاد مردم شده جمع کثیر کتله را اوت سبتد آمدند و در آن
 بغیر از وضع وی علاج ندیده با فوجی بر سر صومعه او که در قرنیه او بود رفت و از طرفین جنگ شده تیری بر مقتل او فرسیاب آمد از پای در آمد
 کیا قهر الدین جلاویری تنها حاکم ساری بجیت عهد عبده سپهر زکریا سید قوام الدین که دند و گوشه گیری نظیر خود داشت کرد
 عقربا او چهار پیشین جنگ میر قوام الدین بصیاص سپه اند کیا اشک و سیف که بخواهر داماد قهر الدوله حسن حاکم مازندران
 بود در خون سینه عبده اتفاق کرده آخر در قلعه لومی با هفت پیشین رسید اسکندریه سخی بن افریسیاب واقعه در جهان بدر برده
 ملازم ملک مرات بود بعد از آن خدمت امیر تیمور را اختیار کرده صاحب کل فواجیه جلاویر شده در سنه ست و ثمانه با میر تیمور ظاهر
 امیر تیمور لشکر بدینجا کشید و او را بر انداخت میر حسین کیا بن میر علی که جلاویری در هفت پس از فرسیاب جلاویری است و او آخر دولت
 طغیان تمام کرده باندگان حضرت شاهنشان پناه عیسان دزدید در سنه تسع و ستماه بعد از فتح حصار تها بدست قاده با قوج و جوی گشته
 و انظار بفرقه منقرض شدند طایفه مانیه در طوک رستمد که ملوک کا و پاره شتهار دارند اول ایشان فیروز عم سفید یار است و رعای
 ملاختصار بزرگ بعضی از مسلمانان مؤمن ایشان قصابی و شمشیر بن هزار اسب بن قهر الدوله و عاقل و عالی همت بود
 و خواهر شاه غازی رستم والی مازندران در کجاست در میان ایشان کمال اتحاد بود و بدین همت هر دو ملک صفت مشارکت گرفت طبرستان
 بحال محمودی سبتد و نظری شاعر حق او گفته شعر جنت عدت کولی کشور مازندران در هر صدمت سپه سپید عکس
 سال پس از آنکه کجاوس بن هزار اسب پس از برادر والی شده میانه او شاه غازی مخالفت بود و او سپهر خود چنان نام او بعد ساخته در
 زمان مد فوت گشته از او سپهر کیا از زمین که نام مازندران در سنه تسین و چشماه وفات یافت و سی هفت سال حکومت یافت پس از
 هزار اسب بن شهر یار بن هزار اسب بعد از عم حاکم شده میانه او شاه اردشیر والی مازندران جنگ و جدل میان نجایه قهر الدوله و

مختص

۴۱۰

شهریار بن عمار بن سرفاب
 بن شهریار بن عمار بن سرفاب
 بن شهریار بن عمار بن سرفاب
 بن شهریار بن عمار بن سرفاب

مختص

شهریار بن عمار بن سرفاب

بن شهریار بن عمار بن سرفاب

بن شهریار بن عمار بن سرفاب

بن شهریار بن عمار بن سرفاب

بن شهریار بن عمار بن سرفاب

بن شهریار بن عمار بن سرفاب

خواهم کرد و هر کسی بود من خواهم بود تا آنکه آن سخنان بسجند که در رسیدن او بر سینه محمد انکار کرده و از اظهار آن منع و جز فرمود زیرا که آن سخن مخالف عقیده شیعه است و در سینه مذکور جامع معقول و منقول صاحب باصناعت و محکاشنه بوده و آنچه از ظهور خود خبر میداد از روی محکاشنه بود و از جمله ریاضات او است که مدت یکسال در جامع کوفه متکلف شده و وقت او در طول آن مدت بجز اندکی از آن در جوب نبود پس میکسیت و چون کسی از سبب گریه او پرسید میگفت بر حال جماعتی میگفتم که بروست من گشته خواهند شد و وطن اصلی و دارا قامت است و واسطه است و در حله اندک زمانی مقیم بود چنانکه در بعضی از تصایه بطولیه که شرح حال سرگذشت خود را بیان نموده گفته شعر **افاننا ما بانحن الغراب فی واسطه مدینه اهل العلم و الحکم و الیقین** و صاحب امرای آن نواحی بوده هرگاه ایشان تیراندازی نمودند از آن تکلیف بآن میبوندند و جواب میگفت که گاهی من تیراندازی خواهم کرد که خدین کس پیش پیش تیر من میدویدند باشند و چون در میان اهل و عشیرت خود می نشست ایشان میگفت که من تیر عالم خواهم کرد و مودی موعود منم و تقسیم بلاد و قری بر عشیره خود نمود و چون آن سخنان او بار دیگر بشیخ احمد بن محمد رسید قبل او فتوی داد و بامیر منصور بن قبان بن ادریس حجاجی که در آن حال سخن او چیزی نداشت پو کتابت بامیر منصور رسید سینه محمد را گرفته خواست بگفت من سینه سنی صوفی ام جهت این شیعیان مرا دشمن میدانند و قصد کشتن من میکنند و صحف مجید بیرون آورده بر طبق آن سوکنه خورد و دیگر سخنان گفت بامیر منصور و در آن کار کرد و چون از آن بند خلاصی یافت عرض کرد که جهت نمودن وظایفه معدان که در آن نواحی بودند اذل جماعتی که با او گردیدند فرقه بنی سلامه بود و او آنرا فانی نیکت و ویل سالی استی خود داشت و بعد از آن در یک طوایف عرب از زمان سواد بنی طی که در ساحل شبن و نازور و غاضری که انبار و جله بغداد است نازار بود بر او جمع شدند و او با ایشان گفت که من مجیدم و خارق عادت میان ایشان ظاهر کرد و چون از آن موضع کوچ کرد بموضع شوق که از قره حسان است گفتند حاکم آن نواحی بر ایشان بیرون آمد و خلق بسیار از ایشان کشت و اسیر ساخت و این واقعه در اوایل سال هشتصد و چهل چهار بوده و چون این شکست بر ایشان واقع شد بمقام قدیم خود که شبن و نازور و غاضری بود و محبت نمودند و بعد از مدتی بموضع دویب که محل نشو و نمایه معاوی بود و دو هفت میان نازور و جله و حوزره ارتحال نمود و چون او در آنجا قرار گرفت پسر خود سینه علی را که بمولی علی طعنت بود طلب اصحاب خود که در شبن و نازور و غاضری بودند فرستاد و چون سینه علی آنجا هتزاز برشته روانه خدمت پدر شد قافله تمام که با او چار شد غارت نموده با مال و رجال بسیار نزد پدر رفت آنگاه طایفه معاوی را که مشهور با سینه بودند امر کرد تا کا و و جامه خود را فروختند و آنچه جنگ خریدند و ایشان هرگاه پیش خود در پیشیری و ده درم فروختند و چون آنچه جنگ ایشان تمام شد بجانب انبلی که قریه است از قزاقی حوزره حرکت کرد و صباح روز جمعه منقر رمضان هشتصد و چهل و چهار با آنجا رسید و در آن روز از اهل جزایر حوزره خلق بسیار کشته شد زیرا که امیر فضل بن عیان بنی طائی که حاکم جزایر بود در آن ایام بواسطه کدورتی که میان او و برادران واقع شده بود از جزایر حوزره آمده بود و در ناحیه انبلی انبلی نزول کرده لاجرم از مردم آنجا که از اهل جزایر بودند جمعی کشید و معاوی است اهل حوزره کشته شدند و سینه محمد در وقت مصلحت مزیده بدوب مراجعت نمود و بعد از مدتی چون در میان نخل و حشم سینه محمد خط و تنگی رسید لشکری ساز کرد بجانب واسط رفت میان او و بعضی از امرای مغل که در واسط و نواحی آن بودند جنگ شد و چهل کس از منولان کشته شدند و با آن خبر پیوست نمودند و سینه محمد و اصحاب او بجانهای صحرانشینان آنجا آمدند و غلات و اموال ایشان بجا رو ب غارت نرفته دفع جوع و اضطرار خود نمودند و این قضیه در سیزدهم شهر شوال از سال که در بود و بعد از آنکه روزی از این واقعه سینه محمد لشکر بخبر کشید و چون در آن زمان مخالفت میان رؤسای جزایر واقع بود شخصی شغل نام که اندک زمانی جزایر بود با اصحاب خود بخدمت سینه محمد آمده او را بخبر آورد و حاکم ساخته و سینه محمد هر روز سوار شده بر سر جمعی از نخلان مبرفت و ایشان را میکشت تا آنکه از اهل جزایر غیر از جماعتی که با او موافق شده بودند ماند و آخر ایشان را نیز میکشت و مستی حاصل ساخت آنگاه سه هزار کس ساخت و اسطر تساهل آنجا بعد از شکست ظفر مایه هشتصد کس از مششعینان کشت و در راه جمعی کثیر از ایشان هلاک شد و چون این قور بسینه محمد رسید از جزایر بیرون رفته بجزیره آمده و قزاقی آنجا را خراب کرده و در آنجا دیدگشت و این واقعه در اوایل رمضان سال هشتصد و چهل و پنج بود و حاکم آنجا از قبل عبدالله سلطان بن میرزا ابوالکاسم بن میرزا شاهرخ شیخ جلال الدین بن شیخ ابوالخیر بن شیخ محمد جزیری بن شیخ جلال کنایاتی در آن باب نوشت بپدر خود که در شیراز بود و او صورت واقعه را برین سلطان عبدالله رسانید تا آنکه سلطان مذکور امیر خدای قلی بر کاسن بجزیره فرستاد و امیر ابوالخیر نیز متعاقب رسید و جمعی کثیر از لشکر با شیخ شاهرخ و در قول دورق جمع نموده ایشان بکجا حوزره اقامت نمودند و سینه محمد در موضع انبلی انبلی مقام داشت چون در آن آنجا شیخ ابوالخیر

بعضی از دوسای آنکه در اینکاه کشته بودند و لهای مردم از او قشر شده بسیاری از ایشان متفرق گشته بودند سینه محمد فرصت یافت
 اندکی از مردان را در بودند امر که در زمان حاکم بر سر سواد کاه همیشه از محبت مردان برانده و مردان پیش پیش ایشان با شمشیرهای کشته و تیر
 شوند چون صاحب شمشیر ابو بکر آن کثر تر از اینند بنزیت افتادند و بعد از آن با اتفاق میرزا علی صاحب خود بسیاری از اهل حوزه بر
 آمده که بختند و چون سینه محمد از فرار ایشان اطلاع یافتند از محبت ایشان رفت و تا نزدیک بولایت مشکوک هرگز از ایشان یافت گشتند
 آن بخیزه مراجعت نمود و بجا صورت آن مشغول شد چون خبر محاصره حوزه با سپید میرزا ابن قراویسف حاکم بغداد رسید لشکر خود را جمع نمود و
 حوزه شد و چون بواسطه سپید میرزا ابو بکر که یکی از ایشان را میخواستند فرزند بود و دیگری امیر بنی معتزل بود بخدمت او رسیدند و در حین
 نمودند که ایشان را امداد نماید و اهل قلعه حوزه را از دست مشتغ خلاص سازد پس سپید میرزا بعضی از امرای خود را با ایشان همراه کرده پیش
 بخیزه فرستاد و گفت که من خود نیز در عقب میرسم و در آن اوقات شیخ ابو بکر لشکری جمع کرده بخیزه است که بر سر حوزه باید و چون
 خبر میرزا اسپند رسید بشوشر مراجعت کرد و لشکر اسپند میرزا چون بگالی حوزه رسیدند ایشان را با اطلاع لشکری سینه محمد شکست و اقم شد
 شکست بر مردم سینه محمد افتاد و چون خبر شکست ایشان رسید محمد رسید از حوالی حوزه کوچ نموده بجهتی که تیر طویل کوبیدند زول نمود و میرزا
 بقلعه حوزه درآمد و لشکر این شهر زول کردند و مال بسیار از اهل حوزه گرفت نگاه بنای طویل حرکت کرد و جمعی کثیر از شمشیر معتزل
 آورد و سینه محمد را با کتف و پایا و موالی که از شیخ ابو بکر گرفته بود بخدمت میرزا اسپند فرستاد و معذرت طلبید و سخن چند با و پیغام
 داد که او بخدمت سینه محمد میرزا اسپند تر کشی با جان کشتیهای بیخ جهت سینه محمد فرستاد و اکثر اهل حوزه را کوبانیده از راه شلو به جانب
 بصره رفت و بعد از مراجعت میرزا اسپند سینه محمد بخیزه آمد و جماعتی را که از میرزا اسپند مختلف نموده بودند عازت کرد و بعد از آن مشتغ
 کشتیهای میرزا اسپند را که از خوت و انواع ماکولات مخلو ساخته از بصره بواسطه میرزا اسپند که در آن کشتیها بود کشته و چون
 اسپند میرزا را بخبر رسید از بصره بگذراند و در آن اثنای سینه محمد بنایجه و وسط لشکر کشید و در قلعه بند و از آنجا جمله حدیثات میرزا اسپند
 بود محاصره نمود و کاری ساخت بر کردید و آخر اکثر ارباب آن نواحی از طایفه جهاده و بنی لیث و بنی حطیط و بنی سعد و بنی اسد با و پیوستند
 و شوکت قوت سینه محمد زیاده شد تا آنکه لشکر بر سر بصره کشید و کاری ساخت و در ماجده را در تصرف خود در آورد و قلعه در آنجا بنا نمود
 و چون پیرید باغ از جانب بغداد بشیر از رفت و در یار عراق عرب از سلاطین مینوال خالی ماند مولی علی اسپند محمد بجانب واسط حرکت نمود
 و آنجا را محاصره نمود و تمام نخلستان آنجا را قطع کرد و در آنجا محاصره کرد مردم بکسبکی بودند تا آنکه اهل واسط با میر قندی که از جانب پیرید باغ حاکم بود
 نمود و از واسط بصره رفتند و واسط را خراب کردند و مولی علی در آنجا حاکم ساخت و این واقعه در سال هشتصد و پنجاه و هشت بود
 بعد از آن مولی علی بشبه نخب اشرف رفت و قلعی حج و عازت نموده بکلی بگشت و از آنجا بگالی بغداد رفت و در روز اقامت نموده و نسبت
 و اسر نمود و در میان ایام لشکر که جهان شاه میرزا ابد اهل بغداد فرستاده بود رسید مولی علی بخیزه مراجعت کرد و از آنجا لشکر بکوچیک کشیدند
 قلعه بیجان نمود و در آن اثنای تیری بولی علی رسید و بهان فوات یافت و این واقعه در سال هشتصد و هشت و یک بود و بعد از وفات
 مولی علی امیر ناصر بن فرج الله اجدادی بغداد و لشکر بغداد را با اعراس بسیار که بر او جمع شده بودند بر دسته بجانب سینه محمد برد و سینه محمد بواسطه
 ایشان را استقبال کرده در میان ایشان جنگ پیوست و سینه محمد غالب شد و بکلی آنجا رفت و جنگ او کشته شدند و احدی از ایشان بدر رفت
 و این واقعه در اوایل سال هجری بود و سینه محمد در چهار رتبه هشتصد و هشتاد و فوات یافت مولی علی در اوایل آنجا رسید و استیلا یافته
 تمام خستیا را از دست او بیرون برده سرزده نمودند و ایشان را بر این حقیقت که روح سینه محمد از زمین علیه السلام در او حلول کرده است
 در حیات است و لهذا تاخت عراق عرب برده شاه مقتدره را عازت کرد و در آن جناب علایق بنیاد بی بی بجای آورده بدین صلاح
 آن عاجز مانده مورد عقاب و خطاب سلاطین اطراف گردید و او در جواب ایشان اظهار نمود و کتابتیکه میان او و حاکم عراق علمی شده
 در بعضی از نواحی که میان آن قوم بکلام جدی موسوم گشته بود است این نیز منقول است که مولی علی مذکور با آن عوی که گفتا نموده دعوی
 کرد مطایفه که میان سینه محمد و سینه محمد قاسم نور بخش مجلس سلطان حسین میرزا واقع شده و سابقا در اوایل مجلس ذکر شده ما در آن سینه
 آخر حوالی کوه کلبه در مقابل پیرید باغ بن جهان شاه پادشاه لشکر کشید و پیرید باغ چون صرفه در جنگ او بیندیدی از تبراند از آن کوه کلبه را
 رعایت نموده بر آن دست تادروقی که مولی علی بطریقیه محمود خود در دو خانه کردستان در آمده غسل نماید و در تبراند اتفاقا تیر این میر
 صاحب آمده در آن موضع معتزل رسید و پیرید باغ از تبراند سر نشین حاکم گشت سلطان حسین بن سینه محمد بعد از ورود در سلطنت

و کالی

سلطان

تاریخ

تاریخ

کرده کما لعلها لاکرنت دولایت جزایر و اکثر نواحی اجناد در تصرف او در آمد و امرای چهارم که بختیاری و فیلی در مقام متابعت او در آمدند
 و چون او کریم و فضیلت دوست بود عطای شیده کتب و سیال بنام او در دستند و مولانا شمس الدین محمد استرآبادی که صاحب میرصدرا لکن
 محمد شیرازی مولانا جلال الدین محمد دوانی بود چون بدید که میرحاشیه جدید خود را بنام سلطان ایلدرم پانزیدی روی کرده و عطای شیده قدیم
 خود را بنام سلطان یعقوب بنامید می نمود او حاشیه خود را که مستحق دفع سخنان است بنام سلطان محسن کرده مجلسی کتی بر رسم هدیه جهت علی
 شمس الدین محمد فرستاد و اینها از آثار کریم او منقول است که دوزی یکی از افضل سادات فارس که بنام سلطان بود بطریق سادات مشایخ جاریه
 استین فرزند بر برینور در مجلس سلطان حاضر بود در آن اشیا یکی طبع بزرگ پرازدان بر رسم محمد بن محمد است سلطان آورد سلطان اندوی طرفت آن
 تاریخ را یکی یکی در استین جا بنامید مذکور است که در جهت ما تمام تاریخها در آن کجیده بیانی عجیب و غریب بنامید هم رسیده نگاه سید الرضوی
 که بر خیره چون سینه است که عمل آن تاریخها بنامید نمود و مع ذلک در بعضی در بعضی در برابر دیوان سلطان بنامید بود نمودنی
 انور مش مشهوره که لایحین عطایا که امضا یا که بر زبان براند سلطان از آنجا بخواست آن اسباب ازین موضع بدو بخشید و امر نمود که آن تاریخها
 بر اسب محمول ساخته بمنزل سینه مذکور رسانند سینه علی و سینه اوتوب اولاد سلطان محسن سرور بنامید شده بمیان ایشان
 سینه بزرگ که سینه نوزده مرعشی که سابقا شمشیر از آثار فضل و بزرگی او مذکور شده و مراسم شریعت مصطفوی و آثار فقهیه مرتضویه در زمان ایشان
 رواج عظیم داشت و صدر ایشان چنانکه سابقا مذکور شد قاضی عبد الله شوشتری بود که کمال عقل و فو فضل آید است بود و کمال سلطنت ایشان
 برادر او صاحب عظم شیخ محمد بود که از آثار او در شوشتر طاق سنگی است که در برابر روضه امام زاده عبدالله و حبیب العظیم واقع است و در کتاب
 او این بیت نوشته شعر تمام کشت بکدامتین بنایی پیش بسی صاحب عظم محمد بن حسین و بنا بر وفور شجاعت که برادر کتیر ایشان
 شیخ حسن داشت سپسالاری لشکر باو متعلق بوده است هر یک از آن سربازان در کار خوبی نظیر بودند دلیل شوشتر وجود ایشان افتخار می نمودند و چون
 آفتاب دولت علی و نیز سلطنت کبری از مشرق بود و در آن سلسله علیه صفویه ظهور نمود و بعضی از باب غرض بمساجد جاه و جلال پادشاهان
 پناه رسانیدند که ایشان مانند عظم خود عالی اند در وقت پورش نهاد و بقرینت میرحاجی محمد شیخ محمد حاشی که معلم زاده اولاد سینه مذکور شد
 با انصوب بنضت نمودند و سینه علی به نظر شاکت در شیخ محمد است پست و چون غلوه و الحاد افغانی در خاطر اشرف قور باقی بود
 هر دو برادر با هم آن افغانی در سینه پنج عشر و شصت و ستها مقتول شدند و جویره و شوشتر و سایر کجا خج رستان بتصرف او بیای دولت آمدند
 سینه فلاح بن سینه محسن قائم مقام شده بعد از بنضت شاه غفران پناه از شوشتر تا سب فارس خروج نموده جویره را در وقت تصرف
 در آورده و تخمین لایق بدرگاه جهان پناه فرستاده و ولایت جویره را باو منقوض داشتند سینه بدین بن سینه فلاح در شجاعت
 و کرم چنانکه روزگار بود پس از بد قائم مقام گردید و او امر و نوایبی درگاه شاهی را بطبیع و تقاد بود و محولی سجاد بن بدین حاکم جویره بود
 در بستان است و از فغانی لغت فرمان بجا یون بغایت برهان و لیکن پیش بیانات سلطین که تابع والی بودند حوالی شوشتر و در نزل
 بجار و بغارت رفته و صغف آنچه بدیوان اعلام فرستاد از جمله آنچه میرزا محسن محسن در ذکر امرای امداد و سپسالاران عالی رتبه
 که در میان روزگار و شهبانان مضمار کارزار بوده اند الا میسر اشجاع المنظر و لیتش بن الطنفر ابراهیم بن لکت اشرفی است
 مانند پدر نامور شجاعت رستم باز مدت ابراهیم او هم منضم داشت و مجاهدات جلیله و تدبیرات جلیله او در دفع احدی اخذ آن چهار بنضت
 مختار از قایت شستار مستقی از اظهار است و چنانکه در کتاب مختار نامه منسوخ است عادی عاهد و کفره نمود و بناد و فرعون ترا که تا بیان
 یزید طیده و عبید الله زیاد بود و بنضت تیغ ذوالفقار آثار او از هم فرود نختند و در بودی خسار و بوری بوار که بخش شجاعت حملهای کران است
 سنان و در شوق سلام و ضرب حسام خون شام سر سینه طاغیان شام در شکافت و سرای شوم شایزاد رضای هیجا سینه جهت نابون
 حایت ربانی انفریق بی توفیق را طعمه تیر و شمشیر و کجیح تر است و کبل خراب ساخت بر ذوق رب لا تذ علی الارض من الکافرین و یار است
 و یار حلاق را از لوث وجود انورم نا بجا پر حجت و صدایی ندایی شادی فرای و سینه الدین غلوه اتی منقلب نقیلهون در کوش اول جوش است
 قطع ناپر انورم الدین غلوه او الحمد لله رب العالمین و از جمله حسن تیغ سیرا که در مقابل طاغیان شام لشکر سلام را با ظاهر منظر است اجناد و نزل
 جنود الم تر ذنبا است و یسین بیاهسا که اهل استبصار را بنمود و در محاضرت با او دید که در کجیح کجیح آلف من المملاکه متوسمین بر است
 است که صاحب کتاب لطایف التوائف آورده که چون ابراهیم بن لکت اشرفی در این زیاد طعن میکرد در خلوت چند کبوتر سفید داشت
 بجزی که بر او عاهد کتی است سر و کف دست چون مشاهده کنی که لشکر من بی صغف بناد و شمشیر ضعیفان غلبه کردین کبوتر نر از لشکرگاه سر و او چنانچه

سبح احدی بر آن مطلع نشود پس بشکران خود گفت که در کتب آسمانی خوانده ام که در اینجا در بار ملائکه حساب حد خواهند نمود و در صورت
 که بوتران سفید از آسمان بصورت تزلزل خواهند فرمود و اهل شکران بشارت تویدل بودند و خوشدلی می نمودند تا وقتی که تزلزل مرتب شد
 و نصف بشکر از جسم ایستاد یافت و نزدیک شد که شکست بر مردم برسد پس آمد و لشکر وی روی بگریزند آن محرم چون حال چنین دید که بوتران
 پنهان سواد و ایشان بر بالای سر آمد و لشکر پرواز آمدند چون لشکر بر سر آمدند صورت مشاهده کردند و یکبار بگریختند و بابل فری حمل آوردند
 گفت آن ای یاران بگوئید که مد ملائکه حساب میدور آن جمله اول غمگینان بر کاشته و لشکر خصم را بکشتند و سرین زانو طعوز از بر داشتند
 ابوالسیر سیری بن منصور شیبانی در مردم قواعد مخالفان ضلالت مبانی قرآنی و بلاغی که گمانی بود در سال نوزدهم است اهل کوفه
 با خود متفق ساختند محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن امام حسن و اهل کوفه را با امامت حضرت امام رضا علیه السلام
 و عمل بجانب حدیث دعوت کردند و اعراب نیز که در حوالی کوفه بودند با ایشان موافقت نمودند و در آنوقت حاکم کوفه از جانب حسن
 سهل سلیمان بن منصور روانه شد و چون بمکه رسید بن سید کاتبی سلیمان نوشت و او را کاتب
 و سرزنش بسیار نموده و ده هزار کس بنی ابراهیم بن سیر بن السیب داد و او را بخت ابوالسیر را فرستاد و در خارج کوفه میان فریقین قیال دست داد
 و لشکر او فرار نمود و اموال ایشان بدست کوفیان افتاد و روزی دیگر بعد از این واقعه محمد مذکور که مشهور با بن طیار طیار و دیگرک منافق بود
 جوانی که شاید محمد بود بجای او بنام دیگر با حسن بن سهل عبود بن محمد را با چهار هزار کس بعد از امر فرستاد و ابوالسیر را از آن شهر محبت
 و تمام لشکران عبودس گشته شدند و در این شاهلو تیر از جهت نصرت ابوالسیر از اطراف عراق جمع شدند و او در همه و دیار بنام حضرت امام
 زین العابدین لشکر باسط و بصره و مدین فرستاد و نایبان خلیفه که در آنجا بودند که نیت و اولایت بدست فرستادگان ابوالسیر را افتاد و شکست او
 شد و علویه خانهای عباسی از آنکه در کوفه بود قارمت کردند و ضیاع بسیار از اعراب و ضایع ساختند و بسیار از بازمانده گان ایشان کشته
 و زید بن موسی بن جعفر بن علی بن الامام حسین بن که بصره در دست او بود و از خانهای عباسیان و اهل بصره در سوخت که او زیدان را نام نهاد
 پس از آن چون بمکه رسید ابوالسیر بن حسین بن علی بن الامام حسین علیه السلام اهل کوفه فرستاد که امامت همه جمع جهت
 نماید چون داود بن عیسی بن سحر بن علی بن عبدالمطلب بن عباس بن محمد بن ابوالسیر که بود خبر آمدن او را شنید از آنکه کوفت و توجیه
 عراق شد و حسین بن علی بن الامام حسین بن علی بن محمد بن ابوالسیر که بود خبر آمدن او را شنید از آنکه کوفت و توجیه
 پوشانیده بودند و در کوفه زود جا زود که اسم ابوالسیر را بر آن نوشته بود و بر کوفه پوشانیده و فرستاد که با ابوالسیر و اتباع ایشان
 که در کوفه میبودند بدست آورده بشکران قتل نمودند چون خبر گشته شد ابوالسیر را در جنگ حسن بن سهل با بدید از کوفه فرار نمود و ابوالسیر
 المیزب بالظرف الجلی و شخصی بود لقب القاسم بن عیسی الجلی از خاندان خود و کرم و عاظم امری مومن و متحصر خلفای زمان سلاطین جهان
 سلطنت و جهاداری از رای جهان آرایش عباس بن میروند و سلاطین ضلالتی و الابصار و وضعی بجهت گذار احتیاق امور حرکت از نجات
 طبع عقده کشایش استیناس میفرمودند با وجود نظام سپاه عیسوی که مکاری صحبت از یکی انام را از آنهم خود میسر و با وفور عین
 و بسیار از این صحبت و ایشان فیض دل ایشان بیره تمام میزدند و زبان شان صافه آثارش مغشایات کفح و نظره زبان دست که هرگز
 محرک اعلام فضلالی انشور و شعری مدح گستر بود انعام و فضال الهی از وجود حلال بودی نه از مال مظلومان پریشانی حال چنانکه عادت کرد اهل
 روزگار است که دودی از مطبخ ایشان بگریزد که شش بر خیزد و مسلمان ندانند و نمانی بر سفره خویش آنکندند که اگر در دنیا و خانه صد میخانه است
 مستی نمک بدیشان کاهی سده خرداری بر جرات دریشی افشانند و خوب همه با تشوان ایشان آنکه دید که صد چوب تنی بر سر
 دریشی کوبند آثار شجاعت او مشهور و چهار کرم وجود او بر سر نه که در کتب مجرب است ایسی فاضل و سستی دانی کامل بود و از حضرت
 او کنایت در معرفت باز و میدوکتانی در تو این سیاست مکن و غیر آن کار شعری زمانند ابوتام طانی و ابوبکر بن نطاح و علی بن حله
 حاج او بودند و ایندویت از ابوبکر در مدح وجود او واقع است شطر ابالیب الکبائی علیه صلوات الله علیهم و آله و سلم
 بکن فی الأرض الا انهم و مدحهم لا لذلک الذم ابن خلکان روایت نموده که ابودلف بهم صلوات بر این بیت
 هزار و چهار صد و دو و آن در علم او بی مزایا و نواصی نر بگر و بعد از آنکه مدعی نزد ابودلف آمد و ایندویت بر او خواند شعر یک بیت
 فی نهار الابله قریه علیها فصر بالزحام مشید اللجینها الخ طایفه ضوئها و عند اعمال الهیات عبید
 ابودلف از او پرسید که بجای این بی که چند بیت گفت و هزار و چهار صد بود دلف در هر دو هم مدح داد و گفت بدان ای ابوبکر که

کاتبی

عراق

شرفی بزرگی عظیم است و در آنجا ویسای بسیار است و هر چه اخت و خواهد دیدی است که در پهلوی او واقع است نه آنکه دیگر قریب این باب
 کنی که نهایت نخواند و هشتاد و یک مرتبه خوانده آنرا باز برگشت بجای خود رفت و از آنجا شجاعت داشت که جس از بسا در آن کرد و آنکه
 ولایت او قطع طریق نمودند و وقتی که در حرکت رسید در محرابی تنهایی خفت و چهار شده بر ایشان حمل نمود و یکی از ایشان از پتیره زد و سنان
 پتیره از پتیره او بیرون آمد و در پتیره دیگری که از پیش او میرفت جا گرفت و هر دو از سبب زیر افتادند و او بیکر شاعرند که در انجیاب گوید شعر
 قالوا و بنظم فارسی بن بطینة بوالهلیج قمانزاه کلکلا لا تجبوا لوان طول قنانه میلاد انظم الفوارس مبللا
 و در تاریخ یاغی مسطور است که احمد بن ابی صلاح که از زوالی بنی هاشم بود با وجود که است منظر بلای فقر گرفتار شد لاجرم بوجیب این مصرع
 که با وجود روی با صلاطع علم و جیش از محبت او دیگر شد روزی با او گفت مقبل او بر قدری نمانده شمشیر پتیره خود را بردار و بر سبب سوار شو
 و همراه مردم نبر او شاید که خدای تعالی از غنیمت چیزی روزی کند پس حمد و خوب و این ابیات اشاکر و شعر ماله قالک قد کلفنی
 مشططا حمل السلاج و قول اللاد عن قف امن رجال المنايا ما خلفت رجلا امنی اصبح مشتاقا قاله التلث بمش
 المنايا الى خبری فاکرهما و کفنا مشر الیها باذنا کفنا فلننتان نزال القرن من خلفی اذ کن
 قلبی فی جنبی لیه و لثف و چون این اشعار و ماجرای او باخاتون قار و بار بود و رفت سید هزار و نیار بود فرستاد نقل است که روزی
 او بود و رهسپر عطایای شیمار قرض بسیار رسید و کثرت قرض مشهور شد و آن ایام یکی از شعری نزد او رفت این ابیات با خود
 شعر ایات المناجیح و المطایا و یا طلق الحایا و الیدین لقد جربت ان غلک دینا فز دنی رقت دینک و اهل
 قاتض دینی او بود و از غایت جود قرض نمود و درین اورا فرمود و شاعر دیگر نزد او رفت این ابیات برد و خواند شعری
 الله اجری من الارزاق کثرتا هل بدینک یا اناد لیت ما خط لا کاتبه فی صحیفه کما یخط لانه سا بر التصف باد
 الرناح و می جاریت چه اذا وقت اعطی و ما یقن و او بود و نیز با بلسنی کلی او نقل است که روزی او بود و بخدمت نامون آمده
 نامون با او گفت که تویی که شاعر در حق تو گفته شعرا انما الدنيا ابودلف بکن ابدی و مختصر فاذا ولی ابودلف و لک
 الدنيا علی اشد ابودلف گفت من این شعر را یاد ندارم ای امیر المومنین بکن میدانم که من همانم که علی بن حلیه در شان من گفته
 شعر ابودلف یا الکذب الناس کلهم سواى فانی من مذهبک اکذب ناموز حسن ادبی او خوش آمد و از جودت فهم و ذکا
 او تعجب نمود و از آثار سخن شناسی سخن برداری او آن است که روزی او تمام بخدمت ابودلف رفت او گفت که قصیده که مرثیه محمد بن
 حمید بن محلیه الطائی گفته برخوان او تمام شروع در خواندن آن نمود چون باین ابیات رسید شعر تو وقت الاعمال بعد مجد
 اصبح نکل عن التفر السفر و ما کان الاکمال من قل ماله و ذخر المن اوی و لیس له ذخر و دی شلیبا الموت حرا
 فسا انی لها اللیل لوی من سندی و خضر کان بنی مینان یوم و قاتله بنو من سنا من من
 بینها البد بنو سنا من بیتها لیکو ابودلف بگریه آمد و گفت دست میداشتم که این ابیات در مرثیه من بودی او تمام گفت
 خدا تعالی پشیمان از همه دارد و عمر او در از سازد او بود و گفت که مرثیه او بچنین ابیات گفته باشند او فرمود است در تذکره این بخت
 از علی بن حلیه که یکی از ابیاب او بود و منقول است که چند بار زیارت ابودلف رفتیم هر گاه بجد او در آمدیم بگفتی و پیشانی کشاده بکن
 علقا است نمود و هر گاه از مجلس او بیرون آمدم ضربی تین از عقب من فرستاد و چون این احسان او در حق من بسیار شد از غایت شرم و دیگر
 چند نذر پیش او رفتم پس او در خود محفل نام را پیش من فرستاد و گفت ای میر سلیمان چه ترا ک صحبت من نمودی از آشنائی با قاصد فرمود
 اگر تقصیری افتد ما را مخذور دار که بعد از این تلافی آن خواهیم نمود و در بر و احسان تو خواهیم افزود پس من این ابیات در جواب نوشتم
 شعر محبت نام او هر که من کفر خمر و کل بر تخی نبل الزناده مالکفر و لکنه لما اتیتک زاہرا فافرطت بجزی عجزت
 عن الشکر فالان اتیتک لا مسلما اندک في الشکر بن یوم ما فی الشکر فان زدتنی بر ان زیت جفوة
 فان زدتنی بر ان زیت جفوة فلا تملی طول الحیات الی الحشد و چون مقول که ادب شاعر بود
 علوم عربی از ابودلف بهتر بود و نظر بر این ابیات انداخت گفت بسیار خوب گفته این ابیات را و خدمت امیر اساتذ ان صحیح در آورد
 و چون این ابیات را با ابودلف رسانید بسیار پسندید و این ابیات را نوشته من فرستاد شعر الاوت خنیف طارق قد کلفنی
 و افنته قبل الضیاق بالبشر امانی فارحنی فمنا حال دونه و دون القوی و من نابلت من رانیت

در تاریخ
 و در تاریخ
 و در تاریخ

منذ على بعضه الى ويرا الابداله شكره فلم اعدن نبتة وابلدانه بشره واكرهه وير على بوى وودوخه
مالا سر جهاقا وقد كمد جابنهم على الدهر وصحوب ان ابیات غلامی هزار دینار و سواد نگاهان قصیده غرا که در عربی مجر
شهو شده و در پستان نیست بر مع او کف شعر اما الدینا بودلف بین معزله و مختصر فاذا ولی ابو دلف
ولت الدینا على اشده نقل است که چون بامون سجد کرد علی بن حیدر این شعرا از زبان قصیده شرح ابو دلف کف شعر
کل من فی الارض من عرب بین باد بهر الاحسن مستعرب من مکره بللسها بوم مختصر
بامون بر شفت و در ششم شد گفت و ای این سپهزانی که گمان اینست که ما را کمرستی نیست الا که شعرا از برای ابی دلف است
انگاه امر با حصار علی بن حیدر بود علی بن حیدر صورتی واقعه را فهمید بجانب جزیره موصل که تحت بامون خاوران نوشت تا او را گرفته
او در نزد چون او را در برابر بامون حاضر ساختند او را شام داد و گفت تویی که در شرح ابو دلف چنین چنان گفته و ما را از مستعربان
سکرام او دانسته علی بن حیدر گفت با امیر المومنین عی سخن من آن ابیات با امثال اشکال ابو دلف است شعرا حدیثا با امثال
و شرف اختصاص بخاندان نبوت و کتاب حکمت و پادشاهی از سایر بندگان و متمار ساخته و از این مقول سخنانا زنده است بسیار گفت
بامون بر لطف آمد و او را عفو نمود و بعضی از ماطلان اما گرفته اند که بامون با او گفت که ترا بسبب این شعر خوانده نیکم اما بسبب تو
کافر شد و خدا تعالی صرا کرده و در شعر دیگر هم که در شرح ابی دلف نظم کرده گفته شعر انما لا نزل الا باهم متنزلها و تنقل
الدهر من حال الخا و ما ملکک بد طرقتی احد اذا ضیت باد ذاق و اجال پر ام فرمود که زبان او را از قهار برید و بعد از
کشند و بعد بر معز که بیک روایت اولی ز ما اصح است و علی بن حیدر موت طبیعی مرده و کشته نشد و از آثار شجاعت ابو دلف که در
تذکره ابن مختصر مسطور است یکی است که فروریام جوانی با او در شجاع بود که از اصفهان ولایتی که در تحت حکومت ابو دلف بود قطع
طریق نمود بیکر تبهالی عظیم را که بجز آنکه ابو دلف مرده نگرفته بود و جسی از سپاهیان ابو دلف که همراه انحال بود کشته بود و هر چند ابو دلف
میخواست که او را دست آر دینش بود بواسطه آنکه او هرگز در یکی از قرار میگرفت تا کسی مقام او خبر نداشت و بر سر او تو معرفت بگشت
در جهاد و صباح و در جان و دیگر می نمود غالب حال نبود که تنها با او غلام راه میزد و کسی اعتماد نداشت بنا برین ابو دلف در کار او حاضر و حیران
ماند بویا که روزی ابو دلف بشکار رفته بود و عقب جان بود و دید از لشکریان خود در آنه در آن اشا بداسن کوهی رسید تا گاه فروری
تذکره چون بلای گمان بر آبی اش همان از دور پیدایش چون ابو دلف دانست که اگر از او روی بگرداند کشته خواهد شد بناچار فروری
حمله کرد او را دید و اول مرتبه بلند شد زیرا که او تنها بود و فروری را چندین سوارانند ابو دلف بر آید داشت لکن چون دانست که اگر روی
بگرداند کشته خواهد شد بناچار بر فروری حمله کرد و فریاد نمود که ای جوانان کین اینه من بیرون آید فروری چون گمان سواران کین در
وروی بر میت نهاد ابو دلف لیرانه از عقب او میدید و با او میدید و نیزه را چنان پشت او زد که از سینه اش سر و آمد انگاه
سر او را از بدن جدا ساخت و بر سر نیزه کرد و بشهر کرخ که از اعمال او بود آورده و علی بن حیدر قصیده بانه ترا که سابقا بعضی از ابیات
آن مذکور شد در شرح ابو دلف گفت و در بعضی از ابیات آن کشتن فروری نموده و ابو دلف بجای صایا انقصید مال سپار بود
و از آن خبر بود و کتبه کبری طبع ابو دلف است که در تذکره ابن مختصر آورده که چون ابو بکر بن نطاح که او را ابو ابل گفتندی نزد ابو دلف رفت
و قصیده که در شرح او گفته بود خواند چون ابیاتیکه متضمن حسی طبعی رسید ابو دلف گفت ای ابو ابل این شیوه طلب منوال منافه و در
بانه پیش از آن گفته که من بخت من با اصل مجسمه و من متضمن من انما من دینا ابو بکر خجل شد و یک ساعت سر او پیش
آنکه نگاه سر او زد و گفت اگر از اسبان یکی در زیران مرغ دمی از نیزه ای تو نیزه دست داشتی و شمشیری در کمر میوه هر آینه
صدای سخن من بر تو ظهور می نمود پس ابو دلف امر فرمود تا تمام آنچه از است اسباب اسلحه نام برده بود با همیانی علو از پانصد تار
باو داد و نگاه باو گفت بر هر جا که میخواهی بگریز خواهی از غار و غو بجای ابو بکر از مجلس ابو دلف بیرون آمد و راه همان شد
گفته بجانب جزیره میرفت در راه دید که مالی عظیم می آید و بجز آنکه ابو دلف پیروز جمعی از سواران با انحال همراه بر آن سواران حمل
کرد و بعضی از کتبه بعضی از بهریت فرستاد و انال را در و چون انخبر ابو دلف رسید بخندید و گفت در اینجا در اطلالت باید کرد که
او را بر سر نخان کار داشتیم و از جمله ابیات خوب که ابو بکر در شرح ابو دلف گفته این است فکفک فوس و انک و نرطنا
و سبک منها البسرام بهر عسر و ان یومین نیزه و انما یبلا الدینا بعد احد سوال است

الى المكارم يثبت فاصبر لناديتنا التي عودتنا اولا فامسذنا الى من تذهب وازواج اسداد
 در مخرج بود و اینچنین است شعر بطل بصد رحانیه و صنائیه و جلال من صکدیه و من ابراه و دث
 المکارم و ابناها قایم بصفایح و استر و جهاد با عصمه العریبا التي لو لم تكن حيا اذا كانت بغیر عیبا
 ان الثیون اذا نك حذادها و جت من الاجلال غیر جبار و اذا رمت الثغریك فی غیره فکت منه مواضع
 الاسداد و كان رحك منق عصیر و كان یفکك من فرصاد لوصال من غضب ابودلف علی بعض
 الثیون لذین فی العناد اذکة و نور الغدلة و المکر اذکة و نور اللغاة و العشری نادین
 نادین نادین و ناد و ناد و از قیاس مضایب بود که در مخرج بود و لفظ گفته چند قصیده دیگر در مکره جمله من متره کوریت
 اگر از آنچه در اینجا که در شد ناظر از اطلاق باشد باجای رجوع نماید و از آن ترخی که میم او است که در وقتی که از کج میاید آمد و روزی علی بن
 عیسی بن یحیی که از احاطه امرای بغداد بود و او را بمکانه کتف و جمعی کثیر از اعیان آنجا را بطیلس او طلبیده اتفاقا در آن مکان که بود و لفظ
 خایه علی بن عیسی رسید شاعری میسر در استیاده بود و میخواست مجلس در آنجا که بود و لفظ از آنضا یقه آورده شد که گفت
 طعایمی که در ایشان از آن مجموع باشند بر من حرام است پس سوگند خورد که بخانه علی بن عیسی نیاید و از طعالم آنچو در پیش در خانه
 بر کردید و از آن ترغلا و در شمع است که روزی مجلس خود میگفت که هر که در شمع خلوت دارد و ولد الزناست پس بود و لفظ گفت من غلغ
 ندم بود و لفظ گفت وقتی که مادر از خریدیم استبراک کرده با او باشرت کردم و این هم از آن بود که تو از است و این کثیر شامی در میان خود
 گفته که در بصرین که صاحب کتاب کمال از اولاد بود و لفظ بود و قاضی جلال الدین قزوینی خلیف و مشیر آنکان آن بود که او را اولاد بود
 مؤلف که دید ظاهر این کثیر بنا بر اجرائی بود و لفظ پسرش که در باب حلاله از ادبی گذشت از کتاب خطابه دار التوحید و مشیر تا اول حدیث بود
 قاضی جلال الدین که در دستمه و مقصدا می شرب بود و لفظ جرم بخت نسبت قاضی نکرده بلکه گفته که قاضی را کان چنان بود و لفظ این خطابه
 و غیره روایت کرده اند که در وقتی که بود و لفظ را مرض الموت حاضر شده بوده که از سادات خراسان که بقصد ملاقات او از وطن بیرون
 آمده بودند رسیدند و چند روز در جوار او آرمیدند و بواسطه بیماری که او را بود راه بمکان او نمدیدند چون در آن شاخه قدم ایشان بود
 رسید بر فرساش خود شسته است از آن تر خود طلبید و چون بخانه او آمدند بایشان طریقه تقطیع و محبت و مکر میجا آورد و از دیار و حال
 سبب قدم ایشان پرسید گفته که چون بواسطه حوادث روزگار حال ایشان دردم شده و صیت فضایل او کرده و آوازه او در میان
 اهل بیت مطر که تر شغیده بودیم قصد ملاقات تو نمودیم پس یکی از کثیران خود فرمود تا کند وقتی بیرون آورد که در میان آن صیت که بود
 در هر کس که خراسان را در هر یک از آن سادات صاحب سعادت و کس که از آن داد و بعد از آن هر یک از بعد از آن راه بماندی دیگر داد و بایشان گفت
 که در آن زمان که در کتیبه تفرقی کنید تا وقتی که با این مجال سلامت برسد و این مبلغ صرف مصالح راه خود سازند انگاه بایشان گفت
 التماس دارم که هر یک از شما بخل خود بفرستید که او فلان بن فلان است تا بخت میراث منین علی بن سبط است و ذکر جده خود فاطمه است
 رسول الله صلی الله علیه و آله نیز نمائید و در ذیل آن بفرستید که یا رسول الله من ایتق معاش و پریشانی حال او دیار خود رسید و قصد ملاقات
 ابودلف بجای نمودم و او بواسطه کرامت تو طلب و منافع و امید شفاعت تو در دین او بنیاد دین او پس بیک از ایشان بگویند التماس فرما
 بر قضا نشوند و بدست ابودلف دهند و او با اولیای خود و صیت نمود که هر گاه بمیرد آنرا قهر او کفر او بنهند تا آنکه چون با حضرت سادات
 ملاقات نماید آنرا قهر را بفرسایشان سازند و فوات ابودلف در بغداد در سال و بیست و بیست و شش اتفاق افتاد الا پس و الا علم
 ابوزاس الحارث بن العلاء بن حمران الشیخی فراس مدین عقل و فرست و مبارز مضار شجاعت و در بایست بود سلطان سیف الله و له حمدانی و غیره
 و شایع میآمد آل حمد از اولاد او بود شاعری در وصف گفته که کان قریب ذکیر و شمس خضیر اذ باک و قضا و کرم او ملک حاد و بلا علم
 و براهند و فریستند و شجاعت و شغیرا و در حسن وجودت سولت و عذوبت و فی صمت و جلالت کانه و در وقت حکمانه و عزت ملک
 مشهور زمانه است و چون معاینش چون تیان هموش را با و روز القاطط لطافت میانش چون کرشمه معشوقان جاتقرا و این در صفا پیش از او
 کسی در شعر غیر چه که متغیر عیاسی سپیدانده اما فادان شعر او فراس اشعار از او میداند و صاحب بن عباد میگفت که ابته ای شعر از
 از ملک شده و خستام آن ملک شد و مراد از ملک با قول امر القیس است و از ملک دو نیم میر ابوزاس که در کتیبی با آن فضل و کمال و شاعر چون
 سحر حلال تقدیم او در علم شعر معرفت و جرئت بود دعوی بر بری نموده و بنا بر غایت همت و اجلال که از ابوزاس در خاطر شنی قرار گرفته

در مخرج بود

بود برست بر بدج او نیکو گشت و شعر خود را این چرخ او نیکو گشت و نیکو گشتی از آن که در آن روز که بود و در آن روز که بود
 از خدایه خورشید از استوره و سیف الدوله نیز بود و خدایان و حسن شایان و علویت و بلندی طربت ابو فراس محترف بود و او را بر سر ایشان
 تقدم نموده و در غزوات همراه میبرد و در حکومت بعضی از بلاد او را خلیفه میبرد و از جمله اشعار لطایف شاعر ابو فراس که دولت و علو
 بخت و بزرگی خاندان او میکند این دو بیت است شعر و سخن اناس لا توسط عنقنا لنا الصدور و من العالمین ابو القبر
 او القبر هون علينا في المعانيه نفوسنا و من تجلب الختام لم يفها المصرا ابو فراس و مرتبه در غزای کوفه
 که دید یک مرتبه سیف الدوله او را بمال حمزید و نوبت دیگر بر ارباب خود سوار شده او را بگفت در آور دو از بالای قلعه که در آنجا مجوس بود
 سوار میزد خانه که در زیر قلعه جاری بود انداخت و نجابت یافت از این حال روایت کرده اند که چون سیف الدوله وفات یافت ابو فراس
 طمع در ولایت محقق کرد و چون خبر او با ابو المعین سیف الدوله رسید جهت شکنج رفتند او را محض کردید و ایشان بعد از همتا طمع
 او را گرفته میآوردند و بهمان طمع او راه از هم گشت و ابو المعین از گشته شدن او بغایت آزرده شد و سودی نداشت و فاقده او در سال
 سیصد و بیست بود ابو فراس را در مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثال اعدای ایشان تصاید بسیار است و از جمله تصیفات
 مستحق شایسته است که در آن تشفی خاطر خود و سایر بر زمینان نموده و تصیده شتر العباد و عبادت بن معتز عباسی که در فتح سادات
 رضی الله عنهم گفته جواب نیک گفته و سزای نیک صبی طهور از کن را در نهاد و تصیده است هتده الحق منه خیم و الدین مخترب

و قال رسول الله من غلبت
 انما ابيت قليل النعم اذ فتى
 الا على ظفر في طيبة كرم
 وكل ما ترو الضعيفين سرجهما
 يوما و اياهم را يا اذا عز مؤا
 بنو على رعائيا في ديارهم
 عندا لورد و ان في و فدهم لم
 و ما التسديها الا الذي ظلموا
 لا يظفون بنى النباين ملكهم
 حتى كان رسول الله جسد كرم
 ولا يجد كرم من جسد هم
 و الله شهيد و الاملاك و الامم
 و صبرت بينهم شوي كما فهم
 لكيهم شعروا وجه الذي علموا
 لا يذكرون الامام مشرد كروا
 اهلا لنا طلبوا منها و ما زعموا
 اما على فعدا في قرابتكم
 ابو كرام عبدا لله ام قشر
 لا يبتد و دعتم عن دناهم
 كالشاهين بيكرو عن اسير كرم
 ما ترون رسول الله ما جسته
 تلك الجرائم الادون نيلكم
 انتم له فيما ترون و في

قالنا سر عندك الاماس فحفظم
 قلب مضارع فيه اهتم و اهتم
 بيسان مهرى لا يرا ابوح به
 و من البحر و الخراف و الغنم
 بالرجال اما لله مناصر
 و الامر ملكة السوان و الخد
 فالارض الا على ملا كما ستر
 اليقين من الدنيا عواقبها
 بنو على مواليهم و ان زعموا
 و ما توارون يوما بينكم شرف
 و لا يبتلكم من ايتهم ايم
 حتى اذا اصبحتم في غير ملجأ
 لا يبرقون و لا الامر ابن هم
 ثم ادعوا بنى النباين ملكهم
 فلا يحكم في ايرهم حكوا
 فهل منهم من دعوا غير واجبه
 عندا لولاية ان لم تكفر و التهم
 بين الجزاء جز بيم في بين حين
 و لا يمتن و لا قرين و لا ذم
 فلا كنتم عن الدجاج لكم
 عن التياط فالانز الحرام
 كرمذرة لكم في الدين و ايتهم
 اظفان كرمين بين الطايرين

سوم الرعاة و لا شاء و لا نعيم
 و عزمه لا ينام الليل ما جها
 و الدرع و الزرع و الصمصا الخد
 و فبته قلهم اذا ركبوا
 من الطغاة و ما للدين منتقم
 مجلقون فاصح شربهم و شل
 و المال الا على اذ با بر ديم
 و ان تعجل فيه انظار الاثم
 ان تحرقن عليهم لا ابا لكم
 و لا تاوت بكم في موطن قدم
 قام التجة بها يوم العديز فقم
 راك تنازع الذوبان و الرخم
 نا لله ما جعل الاقوام موضعها
 و ما طمتم قدم فيها و لا قد
 و لا راهم ابوبكر و صاحب
 ام هل ائمتهم في اخذهم ظلموا
 هل بكر و الحبر عبدا لله فقتله
 ابوهم العلم الهادي و ائمتهم
 هلا صفتهم عن الاشر بلا سبب
 و عن بنات رسول الله تناسك
 ما نال منها من بنو حرام عقلت
 و كرم رسول الله عند كرم
 هيات لا قرير قرا و لا نبت

و ما اشرع بها الا الذي ظلموا

بوما اذا قضيت الاطلاق والرسيم
 باجا و في شايهم بكنها
 ما مونكم كالرهن ان اضف الحكم
 ها و بثل الرهن من بعد بعينهم
 ومغشها لكون بعد ما سلوا
 الا عن ابي مسلم في نسخة صحوا
 فيه الوفا ولا عن عمه حليوا
 اي المعاقرة في منابركم
 وبالخلق عليكم بمقتضى العلم
 خلوا لفتيا العلامين ان سألوا
 ولا يفتي حوا الله ان حكموا
 منكم طينته ام منهم وكان لكم
 عليهم ذوا المعاملة ام عليهم
 ملذذ بادهم للفهر منصرف
 ولا يبره لهم مزد ولا حشم
 صل الا له عليهم كما يحتم

كانت مودة سلمان له وحما
 عند الرشد ينجي كفت بكنم
 داوي الزبير غشا الحكم وانكسفت
 والمعتبر والبصر يوم رشدم
 لبشر بالعين منهم وان بليت
 ولا المهر بمجاه الحلف والضم
 ابلغ بد يبن جن العتاسر نالكة
 و غير كذا في منها و محكم
 بابا حة كذا في منها و محكم
 يوم لسؤال وعلا من ان سلوا
 تقطع التلاوة في اياتهم اجدنا
 شيخ المعنين ابوهم ام لهم
 اذا نلى سون غة اما معكم
 ولا يورهم للتود معكم
 الركن والبيت والاشا منكم
 صدق منهم الود كيف مستصم

ولم يكن نبية نوح وكنه وحس
 ليس الرشد كونه في الوباير ولا
 عن ابن فاطمة الاقوال والهم
 نا عينه متقين من بعد ما سعد
 بجانب اللف تلك العظم والتم
 ولا الامان لان الموصل احمد
 لا تدخوا ملكها ملكها الهيم
 وهل يربدكم من مغر حليم
 لخير بهم يوم الهياج ديم
 لا يفتبون لعن الله ان غضبوا
 وفي يومكم الا ومار والنقم
 ام من تشا دل الامان ساشه
 ضا بالذباد الى لم يعفها القدم
 ولا يفتب لهم خيل نادمهم
 وذنم والعتفا والحيف والحرم

وان جعل لطيف اشعار ابو فراس كذا فاضل ناس ابان اتياس واقعت ايدويت بلا
 اسست شعر على الراج العاديه وقفته ليجل على الشوق والذوق كات ومن مذ بهر جبال الديدان لا هاهنا
 ولتاس نيا بشفو مذاهب القايد ابو الحسن جوهر بن عبد الله المعروف بالكاتب الرومي جوهرى بود نفس عزيز
 و عزيز مصر خلافة اعلامى صاحب تيز منزه يعقيل باقايدي بد نظير و سپاسا لار بارامى و تدبير بود و تاريخ يافى سطوت كچه چوت
 كافر خشيدى الى مصر اوقات رسيد و بواسطه قبال و قدما سوال كالتكران باضطراد اعدا كيد جلى برو سا ايشان كتابى
 بنزلت بين خيفه يعقيل كدر فريقيه عزب سبه خلافت شكلن بود نشند و التماس فرزند كه كى از امرامى خود را فرستد تا ديار مصر را بد
 تسليم نمايد سپس مغر ببرد كور را امر فرمود كه مصالح لشكر الزمان سلاح و رجال باود و چند جوهر حبيب الغرمان بزياده از صد هزار
 سوار و ويستر از صد هزار صندل و درجه و دينار پرورش و معزالتين نعم جته و داع از شهر پرورش و اولاد خود را امر كرد كه جته و دمع چوب
 از اسب فرو آيند و بتابت ايشان جمع ارگان و ملت امر از اسب فرود آمدند و مغر در وقت ربالا اسب خست از مغارت جوهر برك
 و جوهر ميسرى وى بقدم خدمت ايستاده بود پس مغر اورا گفت كه سوار شو جوهر حبيب الغرمان سوار شد و صاحب خود را دعا كند و روانه شد
 و چون مغر بفرمود حجت نمود لباسى كه در برداشت داسك و زير كاپك بود و با هر چه در برداشت سوا الكشترى سلا و بيل و باج و خنجر
 و كتابى نوشت بخلام خود افغ كه حاكم بر قبود تا قايد جوهر را استقبال نمايد و وقت ملاقات دست او را بسو افغ بواسطه كند و خود
 كه داشت صد هزار دينار از مغر قبول نمود كه او را از دست بسوس جوهر معاف دار قبول نيفاد و در وقت ملاقات جوهر بسوس كچه چوت
 تباردن جوهر بايل مصر رسيد لشكر مضطرب شدند از جفر ن فرات و زير مصر التماس كردند كه كتابى جوهر نويسد و طلب
 امان چو ايشان نمايد و اجل ابو جفر مسلم عبد الله محمد بنى نرال التماس فرمودند كه در ميانه رسول باشد كه كور هم نيالت روانه شد و ز
 و الا اسكندريه بار دوى جوهر رسيد و او اى بر سالت خود جوهر بنيد را تقليم نمود طمعات ايشان قبول نفع نمود و عهد نامه جته ايشان بود
 و صاحب تيز فرستاد و چون جوهر بصره رسيد امرامى خيد تر شدند و از عهد پيمان كرديدند و بفرم قال لشكر كنيا ريل كشدند لاجرم
 بويستز اما ده قال ايشان شد چون بجوالى جسر رسيديد كه لشكر خيد عليها فر اخته و صلاح خود را و محافظت جسر شما را اندوز
 براوسد و ساخته جلى ز بهاد از انديب او كه بر ايشان حمله كردند چند كس را كشتند و چند كس را اسير كردند بعد از ان اين كچه چوت

جوهر حبيب الغرمان

شکر از جبر مقتدر است بجزین ملاح که یکی از اعظم امرای مغز و پادشاهان قوم بود خطاب کرد که مغز ترا از برای چنین روزی تربیت کرد
 باید که چون ننگ اناب نیل بگذری در جنل احدی آوری لاجرم جگر که ازین چون جوهر سفید میزد خود را از جواهر اخلاص بر ساخته بود فکر
 شستی دو تنوایی در قصر بجز اختصاص نداشت با لشکر چون ابر برتر کم و قلمم تمام حرکت دادند و مانند ننگ بجز شام برهنه با اسب نرفته
 و حسام بر عبور در پای نیل اقدام نمود و از آب گذشته نازده یعنی مفاد آن غرقه فرعون براد آتش نهاد و در حبس مفاصل او قدم نهاد و از آن
 اطفا مانند آب تیغ و حسام و باران تیر و سهام نوعی اطفا نمودند که از موج خیز بجز خون کوسر در میان خون کاسه جاب بجز آب تیغ
 افتاد و چون شب در رسید کاسیل باقیل لاشقی و لاتر سلسله اجتماع آن بیدوتان کاسه بجز آب تیغ رو با قرق نهاد و در شب فریت نمود
 بمصر و آمدند در حال و بعضی از اموال خود را بر دشته آنگاه در عراق نمودند روزی دیگر شریف ابو جعفر با وزیر و جمعی از اشراف و علمای و کاتب
 مصر با استقبال جوهر سپردن آمدند و چون نزد یک سید نصدادی جوهر نداد که سوی شریف وزیر هر که باشد از سب فرود آید حسب
 الامر موده از اسب نیز بر آمدند و یکی بعد از دیگری سلام کردند و جوهر سواره میراند و شریف از زمین و وزیر از شمال او میفرستند و چون وقت زوال
 بکنار شهر مصر رسیدند جوهر بشهر در نیامد و همان مصر حجت مر حبت داده خود با لشکر در موضعی که الحال قباهر مشهور است نزول نمود
 همان شب چار دیواری قاهره را با بعضی از خانه ها قیاس ساخت و چون اهل مصر روز دیگر حجت تنیت بخدمت جوهر آمدند از معنی حجت نمودند
 و جوهر بعد از آن سیر قاهره فتح و فیروزی حضرت و سربو و فتحنامه مصر با سربوای کشکان مولای خود فرستاد و خطبه و نام خلفای عباسی را ازین سب
 و وجوه سکه در هم و دینار بر انداخت و خطبه و سکه بنام مولای خود فرستاد و خطبه و نام خلفای عباسی را ازین سب
 پوشانید و چون روز جمعه سید امر کرد که در عقب حمد کسی گویند اللهم صل علی محمد و علی آله و صل علی ابی طالب
 و علی الحسن و علی حسین و علی ابی طالب و علی ابی طالب و علی ابی طالب و علی ابی طالب و علی ابی طالب و علی ابی طالب
 المؤمنین و در جمعه دیگر امر کرد تا حلی علی خیر العمل و اذان گویند نگاه در عمارت مسجد قاهره مصر شروع نمود و چهار سال استقلال و االی دولت
 مصر بود تا آنکه مولای او مغز از مغرب مصر توجه نمود و او را بجا بگری فرستاد و جوهر ولایت شام و حلب و حرمین شریفین و اکثر عراق عرب را
 تسخیر نمود و بنا بر آنکه قضا است از زمین آمد و خطبه مغز را بخواند و اراده داشت که سید آید و خلیفه یا محاصره نماید و آن اشیا مصطفی و دیگر روی نمود
 از انبار مر حبت فرمود و فوات او در سال سیصد و هشتاد بود الایمه جعفر بن فلاح الحنظلی از اعظم امرای مغز بود بنامه خلیفه
 فاطمی بود و چون که سابقا در احوال جوهر نیکو شد چون ولایت مصر بجزین تمام جوهر جعفر در تحت تصرف مغز آمد و مغز از مغرب مصر توجه نمود جعفر
 تسخیر ولایت شام فرستاد و در تاریخ مصوقه قاهره مسطور است که جعفر بن فلاح جوانی ادیب شاعر فصیح بود و فرمود که مؤذنان اذان حلی صلی
 العمل گویند و بیکس بر مخالفت او جرت نمودت کرد و این خلیفان گفته که جعفر اول بار رطبه استخر ساخت و بعد از چند مذبحها در دمشق با کبریت
 و در ایامی که جعفر مرضی شده بود و قاصد بدش آمدند دمشق با کبریت جعفر را سیر ساختند و بعد از آن کشند و شعری زمان بنامه محمد بن یحیی اندیسی
 و غیره در مدح جعفر قصاید بسیار است و واقعه او در سال سیصد و هشتاد بود الایمه ابو الحسن بن سلمان بن محمد الملقب
 بر اشعری بن امیری حلی فاضل و ریاضی شجاع بادل بود و قاصد های خلفای سنجید در دست او بود و وصل او در قریبت از قریبتی صره که از غیر
 السند میگفتند و مدتی عظیم خدمت دوسانی سنجید در الموت کرده بود کنت عدل و مخالف و رسایل اخوان الصفا خوانده و چندین حصن حنین
 شام ساخته بود و طوک زمانه از او خوف بسیار بود و چون صلاح الدین از بیت بغداد کرامی آمد و در دست خرد کرد و عاصد
 اسمعیلی را در بیانی اسیر و مجبور ساخت و سلطنت مملکت مصر بدخت نماند و کور اطاعت او نمود لاجرم کار بوجد و تند تند نماند
 شد و نشان در جوانی یکی از مراسلات صلاح الدین بن بخلام فصاحت نظام را منبرج ساخته با و فرستاد که فاذا و کنت علی کتابنا هذا
 فکن یومنا بایرنا و من جالک علی الیطان و فاما اول الفصل و الیوم و در جواب کتابی که نورالدین محمود بن محمود الدین بنکی با و
 نوشته بود و او را تندید و وعید نمود این اشعار لطافت آثار و فقرات بلاغت آیات نوشته شعر فاذا الله بقرع الکف هذی
 لا کام مصرع جین مصرعه قام الحمام لک الباک و بهیته و اشتیقت لاسود البراصبه انضی فیکدم
 الایفه با صیغه بکنه ما قد لانه اصعه و قنایه تفصیله و اجماله و هذی نامه من قوله و علیه
 فیا یقو العجب من ذنایبه نطن نه اننا الفیل و هو منه تعذر و التماثل و لغد قاطان من قبلک قوم الخرق
 فخرنا علیهم و ما کان لهم من ناصرین او لحق بکصون و الباطل انصرون و سیمم الذین ظلموا الی منقلب

تسلیت

تسلیت

بفلبون قايما صدمت من قولك قطع من رايه و قطعك لقلابي من الجبال روايه فلك اما في كاذبه
 و خيالات غير ما يتر فان الجواهر لا بدل بالاعراض كان الادوية لا تضلل الامراض كرم قوي و ضيف و غيره
 فان عدالة الظواهر و المحسوسات و عدلتنا من احوالنا و المعقولات قلنا ان سورة رسول الله صلى الله عليه و آله ما اوقى غيبه مثل ما
 اوديت عندنا بغيره على منتهى و اكله كنه و شبهه و الحال ما لنا و الامر ما زال و قد الحمد الاخيرة و الاولة اذ نحن نملكون
 لا فاللون و منسوجون لا فاصبنا و اذا جاز الحق فذوق الباطل ان الباطل كان زهوقا و قد عينتم ظاهرا لنا و كفتبه
 بجائنا قما يقنون من العوف و يفرزون الى جوار الموت قل فتمتوا الموت ان كنتم صائرين ولا يقنون ابدان امانت
 اديهم و اهد علم الظالمين فانه امثال العامة التبا و اللطائف و اللبايا جليا و تدع للزوايا ثوبا و اظلمت
 ملكك فلك منك لا يبيهم فلك منك فكون كالباشع عن نفسه بطلعة الحاج ما نذ انفسه بكنهه ما ذك على الله بغيره
 صاحب تاريخ الملوك گفته که در کفر من مشه و ثمانين ده کتف و فوات نمود و اورا نثر نیکو شعر فرست و از جمله اشعار او این چند بیت است
 شعر او قلم کل ما علم الورد طراکت صدیق کل العالم لکن جهلت فضیلت بکتب ان من بطوی خلاف هو الکتب
 لیس بالرفاقی استحقاق الحق اصح ظاهر اما نقول انک مشبه الثانییم و معنی نهان که بروجهی که سابقا در احوال خلیل بن احمد بن خوی خرد
 بعضی از فضلا و بیت اول از گفته مذکور ما نسبت داده اند و الله اعلم بحقیق الامور الامیر السیاح ابو الحارث ارسلان القرطبی البیسیری
 در کتاب انساب سمعانی مسطور است که چون خواطرا و از امانالی پسای شیراز بود بان نسبت مشهور کرد و دید مرآت که یک کفایه الحاق افطیس
 بنا بر آنست که بسا از احوال که میر شیراز است و جهت انحصار لفظ کرم را حذف کرده بسا سیری گفته و سوق کلام حبیب التیر مشهرت که لفظ
 مذکور بسا سیر باشد بی آنکه حرف یا در میان بین دو م و در باشد و ظاهر آن غلط است و در دو وقته لفظ مسطورا که بسا سیری قلام سما الله
 و علی و موسوم بارسلان کنی ابو الحارث و بنا بر آنکه در اصل از روی پسای شیراز بود بسا سیر میگوید و در حبیب التیر غیر آن مذکور است که بسا
 در سکت امرای و یقیم نظام دشت و میان او و رئیس او که رئیس فرعی او از تاب و زیر قلم خلیفه بود و توسط مخالفت مذکور است صاحب
 ارتضاع با و بسا سیر از بند و بیر و زفت و دست بخارت و تاریخ بر آورده از حاکم مستنصر علوی طلب نصرت نمود و چون مستنصر شایع او را
 میداشت طمس او را بنزد و اول داشته از آن که در خندان پریشانی باحوال بغداد راه یافت و چون این خبر رسید طغرل بیک سلجوقی که در آن زمان
 در ممالک خراسان و عراق عرب و آذربایجان فرمانفرما بود رسید عازم دارالخلافه گشت بعد از آنکه از نصرت خلیفه بجانب بسا سیری که در
 بومصل بکوت استخوان داشت حرکت نمود و اورا منهدم ساخت و در همین سال چون برادر سلطان طغرل ابراهیم نیال در مقام عسکر آمد
 بعد از آنکه نصرت در آرد و طغرل بیک توجه دفع او گشت و چون بسا سیر این خبر شنید برسیل متجه بجانب اوشان رفت و قانع خلیفه را
 جسک و در رئیس السار که نشی متصب بود با جمعی از مخصوصان خلیفه بر سران نشاند و کرد و بازار را گردانید آنجا همه کشته خلیفه امیران
 عملی سپرد و خلیفه بنام مستنصر علوی خواند و قانع از مجلس رفت و مصوب معتدی نزد طغرل بیک روان کرده او را بعد از خلیفه طغرل بیک صفی
 الدین ابوالسلاوی غشی گفته که سطرای چند مشت از قبل طغرل بیک خلیفه بر بزمین بکتاب علی کن غشی نوشت از جمع البهائم قلنا یبهم یخون و لا بدل
 یبها و تخیر خبهم منها اذ کذ و هم صاغرون و چون سلطان چشم بر آن نوشته انداخت غشی را این گفت امید است که مضمون آیه
 ظاهر گردد و بعد از آنکه خاطر سلطان از جانب ابراهیم نیال جمع شد عیان غریب صوب بغداد انظار افکند و بسا سیر سر سیمه فر برقرار
 خستیار دلو و مهارش عملی قانع خلیفه را با استقبال طغرل بیک بده سلطان پیش خلیفه شرطه زمین بوجای آورده پیاده در درگاهش نشاند
 خلیفه گفت بکتاب یازکن الدین و نشان بغداد آن نظر کن الدین انصافه القاب طغرل بیک کردند و در او اخر و بقعه نشاند احدی از
 و اربماه طغرل بیک بنجد آورده طغرل در همان سال توجه بسا سیر گشت و مقصد لشکرش در کوفه بسا سیر رسیده او را گرفتند و شیراز از آن
 جدا کردند در تاریخ این کثیر شامی مسطور است که چون خبر آمدن بسا سیر رسید عیان مملکت صلاح در آن دید که چون لشکر بغداد آمد
 خلیفه از بغداد سیر و زفته بمانی پناه رئیس السار که وزیر بود با جمعی را فرستید و در سپهنا ساختن عینی از عوام شروع نمود و بان جماعت
 سلاح و وظیفه داد و جنگا جنگ شد تا آنکه در هشتم ذیحجه چهارصد و پنجاه بسا سیر بنجد آورده با او را بسا سیر خلیفه علوی حاضر
 بود و بر آنها نوشته الامام مستنصر بانه ابوقاسم محمد بن ابراهیم بن شیبه باب الخرج استقبال و فرود آید که در حوالی ایشان فرود آید لاجرم
 بسا سیر التماس ایشان را قبول نموده کرج داد و قضای لشکری که مخیم خیارم عسکر نظر لای او شده و ترش بن میدان که با او همراه بود با صاحب

مجلس
 در کتاب انساب سمعانی مسطور است که چون خواطرا و از امانالی پسای شیراز بود بان نسبت مشهور کرد و دید مرآت که یک کفایه الحاق افطیس
 بنا بر آنست که بسا از احوال که میر شیراز است و جهت انحصار لفظ کرم را حذف کرده بسا سیری گفته و سوق کلام حبیب التیر مشهرت که لفظ
 مذکور بسا سیر باشد بی آنکه حرف یا در میان بین دو م و در باشد و ظاهر آن غلط است و در دو وقته لفظ مسطورا که بسا سیری قلام سما الله
 و علی و موسوم بارسلان کنی ابو الحارث و بنا بر آنکه در اصل از روی پسای شیراز بود بسا سیر میگوید و در حبیب التیر غیر آن مذکور است که بسا
 در سکت امرای و یقیم نظام دشت و میان او و رئیس او که رئیس فرعی او از تاب و زیر قلم خلیفه بود و توسط مخالفت مذکور است صاحب
 ارتضاع با و بسا سیر از بند و بیر و زفت و دست بخارت و تاریخ بر آورده از حاکم مستنصر علوی طلب نصرت نمود و چون مستنصر شایع او را
 میداشت طمس او را بنزد و اول داشته از آن که در خندان پریشانی باحوال بغداد راه یافت و چون این خبر رسید طغرل بیک سلجوقی که در آن زمان
 در ممالک خراسان و عراق عرب و آذربایجان فرمانفرما بود رسید عازم دارالخلافه گشت بعد از آنکه از نصرت خلیفه بجانب بسا سیری که در
 بومصل بکوت استخوان داشت حرکت نمود و اورا منهدم ساخت و در همین سال چون برادر سلطان طغرل ابراهیم نیال در مقام عسکر آمد
 بعد از آنکه نصرت در آرد و طغرل بیک توجه دفع او گشت و چون بسا سیر این خبر شنید برسیل متجه بجانب اوشان رفت و قانع خلیفه را
 جسک و در رئیس السار که نشی متصب بود با جمعی از مخصوصان خلیفه بر سران نشاند و کرد و بازار را گردانید آنجا همه کشته خلیفه امیران
 عملی سپرد و خلیفه بنام مستنصر علوی خواند و قانع از مجلس رفت و مصوب معتدی نزد طغرل بیک روان کرده او را بعد از خلیفه طغرل بیک صفی
 الدین ابوالسلاوی غشی گفته که سطرای چند مشت از قبل طغرل بیک خلیفه بر بزمین بکتاب علی کن غشی نوشت از جمع البهائم قلنا یبهم یخون و لا بدل
 یبها و تخیر خبهم منها اذ کذ و هم صاغرون و چون سلطان چشم بر آن نوشته انداخت غشی را این گفت امید است که مضمون آیه
 ظاهر گردد و بعد از آنکه خاطر سلطان از جانب ابراهیم نیال جمع شد عیان غریب صوب بغداد انظار افکند و بسا سیر سر سیمه فر برقرار
 خستیار دلو و مهارش عملی قانع خلیفه را با استقبال طغرل بیک بده سلطان پیش خلیفه شرطه زمین بوجای آورده پیاده در درگاهش نشاند
 خلیفه گفت بکتاب یازکن الدین و نشان بغداد آن نظر کن الدین انصافه القاب طغرل بیک کردند و در او اخر و بقعه نشاند احدی از
 و اربماه طغرل بیک بنجد آورده طغرل در همان سال توجه بسا سیر گشت و مقصد لشکرش در کوفه بسا سیر رسیده او را گرفتند و شیراز از آن
 جدا کردند در تاریخ این کثیر شامی مسطور است که چون خبر آمدن بسا سیر رسید عیان مملکت صلاح در آن دید که چون لشکر بغداد آمد
 خلیفه از بغداد سیر و زفته بمانی پناه رئیس السار که وزیر بود با جمعی را فرستید و در سپهنا ساختن عینی از عوام شروع نمود و بان جماعت
 سلاح و وظیفه داد و جنگا جنگ شد تا آنکه در هشتم ذیحجه چهارصد و پنجاه بسا سیر بنجد آورده با او را بسا سیر خلیفه علوی حاضر
 بود و بر آنها نوشته الامام مستنصر بانه ابوقاسم محمد بن ابراهیم بن شیبه باب الخرج استقبال و فرود آید که در حوالی ایشان فرود آید لاجرم
 بسا سیر التماس ایشان را قبول نموده کرج داد و قضای لشکری که مخیم خیارم عسکر نظر لای او شده و ترش بن میدان که با او همراه بود با صاحب

در کتاب انساب سمعانی مسطور است که چون خواطرا و از امانالی پسای شیراز بود بان نسبت مشهور کرد و دید مرآت که یک کفایه الحاق افطیس
 بنا بر آنست که بسا از احوال که میر شیراز است و جهت انحصار لفظ کرم را حذف کرده بسا سیری گفته و سوق کلام حبیب التیر مشهرت که لفظ
 مذکور بسا سیر باشد بی آنکه حرف یا در میان بین دو م و در باشد و ظاهر آن غلط است و در دو وقته لفظ مسطورا که بسا سیری قلام سما الله
 و علی و موسوم بارسلان کنی ابو الحارث و بنا بر آنکه در اصل از روی پسای شیراز بود بسا سیر میگوید و در حبیب التیر غیر آن مذکور است که بسا
 در سکت امرای و یقیم نظام دشت و میان او و رئیس او که رئیس فرعی او از تاب و زیر قلم خلیفه بود و توسط مخالفت مذکور است صاحب
 ارتضاع با و بسا سیر از بند و بیر و زفت و دست بخارت و تاریخ بر آورده از حاکم مستنصر علوی طلب نصرت نمود و چون مستنصر شایع او را
 میداشت طمس او را بنزد و اول داشته از آن که در خندان پریشانی باحوال بغداد راه یافت و چون این خبر رسید طغرل بیک سلجوقی که در آن زمان
 در ممالک خراسان و عراق عرب و آذربایجان فرمانفرما بود رسید عازم دارالخلافه گشت بعد از آنکه از نصرت خلیفه بجانب بسا سیری که در
 بومصل بکوت استخوان داشت حرکت نمود و اورا منهدم ساخت و در همین سال چون برادر سلطان طغرل ابراهیم نیال در مقام عسکر آمد
 بعد از آنکه نصرت در آرد و طغرل بیک توجه دفع او گشت و چون بسا سیر این خبر شنید برسیل متجه بجانب اوشان رفت و قانع خلیفه را
 جسک و در رئیس السار که نشی متصب بود با جمعی از مخصوصان خلیفه بر سران نشاند و کرد و بازار را گردانید آنجا همه کشته خلیفه امیران
 عملی سپرد و خلیفه بنام مستنصر علوی خواند و قانع از مجلس رفت و مصوب معتدی نزد طغرل بیک روان کرده او را بعد از خلیفه طغرل بیک صفی
 الدین ابوالسلاوی غشی گفته که سطرای چند مشت از قبل طغرل بیک خلیفه بر بزمین بکتاب علی کن غشی نوشت از جمع البهائم قلنا یبهم یخون و لا بدل
 یبها و تخیر خبهم منها اذ کذ و هم صاغرون و چون سلطان چشم بر آن نوشته انداخت غشی را این گفت امید است که مضمون آیه
 ظاهر گردد و بعد از آنکه خاطر سلطان از جانب ابراهیم نیال جمع شد عیان غریب صوب بغداد انظار افکند و بسا سیر سر سیمه فر برقرار
 خستیار دلو و مهارش عملی قانع خلیفه را با استقبال طغرل بیک بده سلطان پیش خلیفه شرطه زمین بوجای آورده پیاده در درگاهش نشاند
 خلیفه گفت بکتاب یازکن الدین و نشان بغداد آن نظر کن الدین انصافه القاب طغرل بیک کردند و در او اخر و بقعه نشاند احدی از
 و اربماه طغرل بیک بنجد آورده طغرل در همان سال توجه بسا سیر گشت و مقصد لشکرش در کوفه بسا سیر رسیده او را گرفتند و شیراز از آن
 جدا کردند در تاریخ این کثیر شامی مسطور است که چون خبر آمدن بسا سیر رسید عیان مملکت صلاح در آن دید که چون لشکر بغداد آمد
 خلیفه از بغداد سیر و زفته بمانی پناه رئیس السار که وزیر بود با جمعی را فرستید و در سپهنا ساختن عینی از عوام شروع نمود و بان جماعت
 سلاح و وظیفه داد و جنگا جنگ شد تا آنکه در هشتم ذیحجه چهارصد و پنجاه بسا سیر بنجد آورده با او را بسا سیر خلیفه علوی حاضر
 بود و بر آنها نوشته الامام مستنصر بانه ابوقاسم محمد بن ابراهیم بن شیبه باب الخرج استقبال و فرود آید که در حوالی ایشان فرود آید لاجرم
 بسا سیر التماس ایشان را قبول نموده کرج داد و قضای لشکری که مخیم خیارم عسکر نظر لای او شده و ترش بن میدان که با او همراه بود با صاحب